

مقدمه: اقتصاد مائوئیستی و آینده سوسیالیسم

نوشته ریموند لوتا

مقدمه ناشر

اقتصاد مانوئیستی و راه انقلابی که به کمونیسم میانجامد، کتاب آموزشی شاگهای درباره اقتصاد سیاسی سوسیالیستی، اولین بار در دسامبر سال ۱۹۷۵ تحت عنوان اصول اساسی اقتصاد سیاسی در چین به چاپ رسید. بخش اول نسخه چینی به تشریح اقتصاد سیاسی سرمایه داری و امپریالیسم اختصاص داشت. آن بخش در کتاب حاضر گنجانده نشده است. زیرا بدیع ترین و ماندنی ترین جنبه این کتاب همانا بحث آن در مورد سوسیالیسم است. بهمین جهت عنوان فوق برای کتاب انتخاب شده است. ولی فصل اول آن کتاب در نسخه حاضر نیز گنجانیده شده است. زیرا این فصل گشاینده باب بحث در باره تمام موضوعات کتاب است و در برگزیده محتوا و روش اقتصاد سیاسی مارکسیستی است.

مقدمه و موخره نسخه انگلیسی این کتاب که در پیش روی شماست، توسط ریموند لوتا نگاشته شده است. وی در انتهای کتاب یک لیست مطالعاتی برای مباحث مربوط به اقتصاد سیاسی سوسیالیستی پیشنهاد داده و ایندکسی برای کتاب تهیه کرده است. یادداشت ها و کتاب های مرجع مهم که در انتهای هر فصل آمده مربوط به اصل کتاب می باشند؛ اما پانویس های هر صفحه توسط ریموند لوتا اضافه شده است. ضمیمه فصل ۴ نیز توسط ریموند لوتا اضافه شده است. این ضمیمه گزیده مقاله ایست که برای اولین بار در چین در مجله پرچم سرخ و سپس در سال ۱۹۷۶ در مجله پکن ریویو چاپ شد و ریموند لوتا گزیده ای از آن را بعنوان ضمیمه فصل ۴ اضافه کرده است. در نسخه چینی، در انتهای هر فصل یکرشته سوالات مطالعاتی طرح شده بود که در نسخه کنونی حذف شده اند. یک فصل از کتاب که در مورد مناسبات اقتصادی خارجی چین سوسیالیستی است حذف شده است، زیرا در روال کار این اثر که تئوریزه کردن جامعه سوسیالیستی است، نمی باشد. بلکه بیشتر تفسیری از برخی سیاستهای دیپلماتیک و کمک رسانی و تجاری چین سوسیالیستی در اواسط دهه ۱۹۷۰ بوده و در تلاش برای ارائه ماهیت طبقاتی و امکانات توسعه اقتصادی برای دولتهای مستقل جهان سوم، به مقدار قابل توجهی از چارچوب تئوریک بقیه کتاب عدول کرده است. یک ترجمه انگلیسی از یکی از نسخه های اولیه کتاب (نسخه سال ۱۹۷۴) مشتمل بر بخش مربوط به سرمایه داری و سوسیالیسم، تحت عنوان اصول اساسی اقتصاد سیاسی موجود است که توسط جورج وانگ ترجمه و ویراستاری شده است. (انتشارات آرموک، نیویورک؛ ام. آی. شارپ، ۱۹۷۷)

ترجمه انگلیسی نسخه حاضر از روی نسخه چینی چاپ شده به سال ۱۹۷۵ و توسط یک تیم انجام شده است. در این جا از ترجمه جورج وانگ نیز استفاده شده است. برای انتخاب واژه ها و سبک ها از ترجمه های انگلیسی که در آن زمان توسط جمهوری خلق چین منتشر می شد بعنوان استاندارد استفاده شده است. تا آنجا که امکان داشته است، نقل قول ها از ترجمه های رسمی چینی و یا منابع معتبر زبان انگلیسی گرفته شده و به آنها رجوع داده شده است. اغلب نام ها و واژه ها و مکان های چینی که در متن بکار گرفته شده اند طبق سیستم 'واد-گیل' رومانیزه شده اند زیرا در زمان تولید این اثر در چین سوسیالیستی، در ترجمه ها از این سیستم استفاده می شد. با وجود آنکه اکنون سیستم فونتیک (بین تین) جای آن را گرفته است اما در این ترجمه سیستم 'واد-گیل' برای هیجی کردن و جستجوی نقل قول ها و مرجع های بیبلیوگرافیک، مورد استفاده قرار گرفته است.

مقدمه: اقتصاد مائونیستی و آینده سوسیالیسم

نوشته ریمووند لوتا

اقتصاد مائونیستی و راه انقلابی که به کمونیسم می‌انجامد: کتاب آموزشی شانگهای درباره اقتصاد سیاسی سوسیالیستی باید مورد توجه همه کسانی قرار گیرد که نظم اجتماعی کنونی را سببانه و ناعادلانه می‌دانند و رویای بوجود آمدن نظامی از بیخ و بن متفاوت را در سر پروراندند. زیرا این کتاب از سوسیالیسم ره‌نویسی سخن به میان می‌آورد. از یک اقتصاد ره‌نویسی می‌گوید، از مائونیسم حرف می‌زند. آیا می‌توان جامعه را بر بنیانی غیر از استثمار و رقابت و نفع شخصی سازمان داد؟ آیا توسعه اقتصادی و فن آوران، ناچار به از خود بیگانگی و از هم گسیختگی اجتماعی و سلطه دیوان سالاری می‌انجامد؟ آنچه طی سالهای ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ در چین انقلابی به ازمنون درآمد و حاصل شد، فرضیات دیرینه و ریشه دار در مورد ناتوانی نوع بشر در دگرگون کردن جامعه را به چالش می‌طلبد. کتاب حاضر که در سال ۱۹۷۵ نوشته شده بازتاب پیشرفته ترین تجربه اقتصاد سوسیالیستی است که دنیا تاکنون به خود دیده است.

از سال ۱۹۴۹، انقلاب سوسیالیستی در چین با کسب قدرت سراسری توسط کارگران و دهقانان و تحت رهبری حزب کمونیست چین آغاز شد. انقلاب از چند مرحله مهم گذر کرد، هر کدام از این مراحل با تغییرات انجام شده در نظام مالکیت، ایجاد شکل های اقتصادی و اداری نوین سوسیالیستی و کارزارها و خیزش های سیاسی توده ای مشخص می شوند. در سال ۱۹۷۶ که قدرت طبقه کارگر توسط یک کودتای نظامی سرنگون شد، انقلاب سوسیالیستی چین شکست خورد و خاتمه یافت. به ساعت تاریخ، ۲۷ سال مثل بارقه نوری است که لحظه ای روی صفحه رادار ظاهر شده و ناپدید می شود. اما دستاوردهایی که طی همان ۲۷ سال (۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶) حاصل شد، تاریخ ساز بود. یک چهارم نوع بشر قهرمانانه مبارزه کرد تا پلی به آینده بزند. صدها میلیون نفر پای در جاده تحولات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ای گذاشتند که تاکنون نظیر نداشته است. کتاب حاضر بخشی از میراث ماندگار تلاش آنان است. در چین امروز، به این کتاب اجازه انتشار و توزیع نمی‌دهند!

آیا یک اقتصاد ره‌نویسی می‌تواند وجود داشته باشد؟ اقتصاد بورژوازی، در مورد مشکلات بزرگ اجتماعی مثل فقر و نابرابری یا نابودی محیط زیست حتا حساسیت ندارد چه برسد به آنکه راه حلی برای آنها داشته باشد. جهت یاب اقتصاد بورژوازی، تنگ نظرتر و خودپرست تر از این حرف‌هاست. گفته می شود مکتبیم قیمت، منابع را بطور کارآمد تخصیص می دهد، اما اسئوال اینجاست که در رابطه با چه اهدافی و بر طبق منافع چه کسانی، کارآمد است. چرا به این سوال جواب نمی دهند؟ صحبت از الگوهای تصمیم گیری ناب و رقابت بی عیب و نقص در اقتصاد بازار می شود اما در این صحبتها ساختار واقعی (و نابرابر) اقتصاد و قدرت سیاسی نادیده گرفته می شود و بر دنیای واقعی تخصیص بین سرمایه دار و کارگر، سرمایه دار و سرمایه دار، و امپریالیستهای رقیب با یکدیگر پرده ساتر کشیده می شود. گفته می شود سرمایه داری، تعادل عمومی بوجود می آورد این یک اسطوره بیش نیست. نه تنها اینطور نیست بلکه در واقع امر سرمایه داری یک نظام بحران زا است که قادر به بکارگیری کامل منابع و کار نیست. در مورد تجارت بین المللی دست به محاسبات عجیب و غریب ریاضی می‌زند اما بطرز عجیبی پدیده گرسنگی در جهان در معادلات ریاضی شان جایی ندارد.

اقتصاددانان بورژوا در مواجهه با شکاف غریبانه که بین دنیای ترسیم شده در تئوری تجربیدی آنان و واقعیات خرد کننده زندگی نظیر تبعیض نژادی یا آلودگی صنعتی وجود دارد، این پدیده ها را "عیب و ایراد" یا "وجه خارجی منفی" اقتصاد بازار می‌خوانند. می‌گویند این چیزها باعث تاسف است اما اشکالات حاشیه ای است که از کارکرد یک نظام خود - اصلاحگر نتیجه می‌شود. می‌گویند نگران نباشید زیرا سرانجام بازار معجزه خواهد کرد. این همان نظریه مرکزی سرمایه داری است که قدمتش به تشبیه معروف آدام اسمیت (کارکرد "دست نامرئی") برمی‌گردد. طبق این نظریه وقتی که افرادی هر یک به دنبال اهداف خودپرستانه خویش بروند و به منابه عوامل مستقل از هم عمل کنند، خواه ناخواه سهم خود را به آنچه منطقا برای همگان بهترین است ادا می‌کنند.

از نظر بورژواها، اقتصادی که هدفش رفع تقسیم جامعه به دارا و ندار یا ایجاد شرایط برای تکامل همه جنبه و همکاری آزادانه نوع بشر باشد، بی معنی است و باید کنار گذاشته شود. و حق با آنان است... البته از منظر قوانین اقتصاد سرمایه داری. اقتصاد بورژوازی همانند جامعه بورژوازی، فقط نسبت به آنچه قابل خرید و فروش است، نسبت به سود و زیان، حساسیت دارد. سرمایه داری، بدون شک نظامی است که در آن نیازهای بشری فقط به مثابه محصول جانبی جستجوی سود مورد توجه قرار گرفته و پاسخ می‌گردد. منطبق این نظام به حداکثر رساندن سود بر پایه استثمار و استثمار است. و در قلمرو خود همه چیز را به نفع خود شکل می‌دهد و به انقیاد می‌کشد؛ از طبیعت گرفته تا فرایند کار، تا روابط مرد و زن.

افق دید، تئوری اقتصادی و تجربه ساختن یک جامعه نوین که در کتاب **اقتصاد مائونیستی و راه انقلابی رسیدن به کمونیسم** جمع‌بندی شده (و از این به بعد، تحت عنوان **کتاب آموزشی شانگهای** از آن نام می‌بریم)، یک جهت گیری از بیخ و بن متفاوت را به ما نشان می‌دهد. انقلاب سوسیالیستی نوع نوینی از جامعه را بوجود می‌آورد. در جامعه سوسیالیستی ابزار تولید، دیگر در تملک خصوصی اقلیتی از افراد جامعه نیست بلکه تحت کنترل دستجمعی جامعه قرار دارد. منابع اقتصادی، دیگر برای به حداکثر رساندن سود بکار گرفته نمی‌شود بلکه برای رفع نیازهای اساسی و منافع اساسی توده های مردم مورد استفاده قرار می‌گیرد. تولید اجتماعی، دیگر بدون یک برنامه قبلی یا بدون هدف اجتماعی انجام نمی‌شود بلکه بر حسب اهدافی که می‌خواهند تعیین و با یکدیگر هماهنگ شده اند انجام می‌شود. در واقع مکانیسم ها و انگیزه های سرمایه داری راه را برای ظهور یک پدیده جدید باز می‌کند. این پدیده جدید، برنامه ریزی اجتماعی، تعاون اجتماعی و مشارکت آگاهانه

توده ها در تمامی وجوه توسعه اقتصادی و اجتماعی است. یعنی قدرت تولید اجتماعی، پتانسیل فعالیتهای گوناگون و همه جانبه نوع بشر را انچنان در دسترس قرار داده که اکنون می توان برای متحقق کردن آن کوشش کرد.

معنای همه این حرفها آنست که تحمل وجود فلاکت، خوی حیوانی یافتن و نابرابری، یعنی همه آن چیزهایی که در نظام سرمایه داری زندگی روزمره را تشکیل می دهد، لزومی ندارد. شکاف بزرگ بین دارا و ندار، رنج بیکاری، ستم و تحقیر علیه زنان، انقیاد و تبعیض علیه همه ملل و ملیت ها، مشکلات خدمات درمانی و مسکن و احتیاط مناطق شهری... و سایر دردهای جامعه طبقاتی را می توان درمان کرد و پشت سر گذاشت. چه نیازه به این هست؟ اصلا نیازی به آن نیست. می توان قدرت خلاقه، انرژی و هدفمندی سرسختانه بخشهای تحتانی جامعه، یعنی همانها که هیچ محسوب می شوند، را در مقیاسی عظیم و برای زایش تحول و دگرگونی فعال کرد. به مشکلات می توان پرداخت و برای آنها راه حل دستجمعی یافت. مردم به شکل میلیونی می توانند درگیر رفع نیازهای جامعه و تعیین جهت گیری آن شوند. مردم از طریق فرایند مبارزه و مباحثه می توانند به نحوی دگرگون شوند که در نظام سرمایه داری غیر قابل تصور است. سوسیالیسم، این کار را امکانپذیر می کند.

در دنیایی بسر می بریم که فعالیت زندگی اکثریت کارکن، تابع قدرت کنترل کثرت اقلیتی است که منافع مغایر اکثریت است. در دنیایی بسر می بریم که زندگی مردم آن، تحت حاکمیت نیروهای کور اقتصادی قرار دارد؛ تکان های خودبخودی قیمت سهام بازار یا کالاها واقعا یک شبه می توانند زندگی میلیونها نفر در سراسر دنیا را زیر و رو کند. اما نوع بشر با ایجاد نظام سوسیالیستی، نظامی که بطور جمعی سازمان می یابد و بطور جمعی تولید را هدایت می کند، از یک آستانه تاریخی عبور می کند. در سوسیالیسم دیگر ساختار و کارکرد جامعه در پس پرده فلاکت پنهان نمی ماند، و احاد جامعه بر آن آگاهی و احاطه می یابند. نظام اقتصادی و جامعه در کل، دیگر به مثابه پدیده ای خارجی، بیگانه با مردم و مسلط بر آنان نیست بلکه مردم به شکل فرآیندهای ای زمام نظام و جامعه را آگاهانه در دست می گیرند، و بر مبنای منافعشان آن را تغییر می دهند و بر آن تسلط می یابند. این کته مطلوبی است که کتاب حاضر به آن می پردازد.

مائوئیسم تاکید دارد که توسعه اقتصادی به خودی خود نه برای رسیدن به سوسیالیسم کافی است و نه جوهر سوسیالیسم است. رشد اقتصادی باید به اهداف سیاسی و اجتماعی گسترده تر خدمت کند و توسط آن اهداف هدایت شود. اساس اهداف سیاسی و اجتماعی گسترده تر عبارتست از تلاش برای پیروزی پروولتاریا و زحمتکشان در کل جامعه و نهایتا محو طبقات در مقیاس جهانی. تغییرات اقتصادی و تولید ثروت اجتماعی باید با تغییر در تمامی عرصه های جامعه همراه باشد، منجمله تغییر در دیدگاه و تفکر مردم. مائوئیسم تاکید دارد که مردم تعیین کننده اند نه اشیاء. متغیرهای تعیین کننده توسعه اقتصادی و اجتماعی، شور و توان فعالیت آگاهانه مردم کارکن است نه سهام سرمایه یا سلاح تکنولوژی. مردم کارکن باید بر تکنولوژی مسلط شوند نه برعکس. و مائوئیسم تاکید دارد که سرنوشت پروژه سوسیالیسم وابسته به عملی است که مردم به آن شور و زندگی می بخشند؛ ادامه انقلاب و پیشبرد مداوم مبارزه طبقاتی برای متحول کردن جامعه و دنیا. بله، این یک رویکرد بنیادین متفاوت و بطور کلی تکامل جامعه است.

در سال ۱۹۷۵ که کتاب آموزشی شانگهای منتشر شد، چین هنوز دستخوش مبارزه و نیروی جوش فوق العاده انقلاب کبیر فرهنگی پروولتاریایی بود. کارخانه های شانگهای و بسیاری شهرهای دیگر، شکل های جدید مشارکت توده ای در امر مدیریت را تجربه می کرد. دهقانان درگیر بحث بر سر این بودند که ارزشهای پدربزرگان و اقتدارگرایانه کنفوسیوسی از چه راه هایی کماکان بر زندگی آنان تاثیر می گذارد. دانشمندان تحقیقات خود را در بین کارگرانی که تجربه غنی عملی داشتند پیش می بردند و با آنان در دانش یکدیگر سهم می شدند. آن گروه مقامات دولتی که ارتباطشان با مردم قطع می شد منظمآ مورد انتقاد قرار می گرفتند. مهندسان کارگر شدند، مملنان شاگرد. مقامات سیاسی سپور، و برعکس، این جامعه ای بود که به گفته دوست و دشمن، آگاهانه علیه سرمایه داری قد علم کرده بود.

به هیچ جنبه از تکامل و سازماندهی اقتصادی بی توجهی نمی شد. برای مثال، چین انقلابی به آنچه ادعا می شود عواقب گریز ناپذیر "مدرنیزاسیون" و توسعه شهرها است پرداخت. چین در گسست از طرح های پر هرج و مرج و معوج رشد شهرها و صنایع که ستنا در غرب و سپس در کشورهای جهان سوم پیش برده شده است، و نیز برای ادغام صنعت با کشاورزی و شهر با روستا، گام های جسورانه ای برداشت. با در زمینه تکنولوژی، مائوئیستها تاکید کردند که طراحان و کاربردی تکنولوژی و رابطه آن با مردم نه فقط متأثر از تکامل نیروهای تولیدی است بلکه وابسته به روابط اجتماعی یک نظام اقتصادی است. و بالاخره، مائوئیستها کارآیی و سلامت اقتصادی را نه در چارچوب تنگ کاهش هزینه ها بلکه در یک چارچوب گسترده تر اقتصادی و اجتماعی مورد بررسی قرار می دادند. این سوسیالیسمی بود که نه فقط جرات کرد محاسبات بیرحمانه سود آوری بالای همه چیز" و شیوه های سازماندهی بیقاعده و سترون سرمایه داری را به چالش بطلبد بلکه بطور کلی نگرش اول من" را زیر کشید. به خلاق خدمت کنید" فقط شعار زینت بخش کارخانه ها و مدارس و بیمارستانها و فروشگاه ها نبود بلکه یک سنگ محک ایدئولوژیک بود که ده ها میلیون نفر رفتار و افکار خود و دیگران را با آن می سنجیدند. این انقلابی بود که قوه ابتکار، خلاقیت و جرات را برانگیختند. اما نه به خاطر منافع شخصی بلکه برای منافع جمعی.

ما باید حتما این را بگوئیم که چین کنونی بسیار متفاوت از چین انقلابی است. بعد از مرگ مائوتسه دون در سال ۱۹۷۶، نیروهای دست راستی به رهبری دن سیائوپین دست به یک کودتای نظامی زدند. (زیرنویس: دن سیائوپین در این کودتا نقش پشت پرده داشت. در ظاهر رهبری کودتا با هواکوفن بود، اما در تمامی مراحل این دن سیائوپین بود که در خفا کودتا را با هدف احیای سرمایه داری هدایت کرد. هواکوفن بعد از خدمانی که به اهداف ارتجاعی دن سیائوپین کرد کنار گذاشته شد و در محاق رفت.) این کودتا آغاز فرو پاشاندن منظم سوسیالیسم، احیای سرمایه داری و انقیاد دوباره چین در چنگال امپریالیسم بود.

این دگرگونی عظیم شاید بهتر از هر جای دیگر در شعار تبلیغی رهبری جدید چین در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی نمود یافته باشد: "تروتمند شدن شوکه مند است" و چنین بوده است... البته برای، مشتاقان، قلیل. در شانگهای بازار سهام دایر شده است. بورس بازی در عرصه املاک شهری به یک فعالیت قانونی اقتصادی تبدیل شده است. مناطق ویژه اقتصادی ایجاد شده تا به هدف احیای بزرگ چندملیتی خدمت کند. رهبری چین، از این کشور یک مجتمع مونتاژ و پایگاه تولیدی ساخته که با دستمزدهای نازل می چرخد و در خدمت سرمایه های بومی و خارجی قرار دارد. اوایل سال ۱۹۹۲، روزانه به طور متوسط ۴۵ قرارداد جدید برای فعالیت سرمایه های خارجی در چین بسته شد. به کارگران

می گویند سران به کار خود توانا باشد و در سیاست دخالت نکنید. در مناطق روستایی، تحت لوای اصلاحات، کمون ها را متلاشی کردند و داری‌های جمعی روستاییان توسط افرادی که موقعیت ممتازی داشتند جاییده شد. در نتیجه این تغییرات، جامعه به قطب های اجتماعی متفاوت تقسیم شد. میلوینها نفر از دهقانانی که به هیچ امتیازی دست نیافتند اجبارا به شهرها مهاجرت کردند. نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی میان منطقه حاشیه سواحل (که نواحی مطلوب سرمایه داران و نقطه تمرکز رشد اقتصادی کشور است) و مناطق وسیع مرکزی چین (که رکود و فقر در آنجا رواج دارد) به سرعت در حال گسترش است.

در حال حاضر، اقتصاد چین تمامی شاخص های یک توسعه سیکلی (رونق شدید- بحران شدید) را بروز می دهد. مضاف بر این، تمام این روندها بر بستر یک فاجعه زیست محیطی در جریان است. منافع کوتاه مدت رشد و سود و چپاولگری باعث بی توجهی به امر آبیاری و فعالیتهای مربوط به جلوگیری از سیل شده و این فعالیتها را مختل کرده است. بسیاری از درختان جنگلهای قدیمی کشور را قطع کرده اند. فصولات عظیم صنایع، منابع آب سالم را الوده می کند. قرض و وابستگی خارجی چین رو به افزایش است. مصائب گهین اجتماعی دوباره سر بلند کرده است: در مناطق روستایی نوزادان دختر را سر به نیست می کنند (زیرا اینک نیروی کار مردان یک داریایی حیاتی در اقتصاد خانواده هایی که هر یک به تنهایی باید گلیم خود را از آب بیرون بکشند به حساب می آید و این طرز فکر به اکثریت روستاییان حفته شده است) در مناطق روستایی، خشونت طایفه ای هم به راه افتاده است. در شهرها شاهد بیکاری، گدایی و فحشا هستیم. تصویر انقلابی از زن در چین سوسیالیستی که گفته می شد زنان 'بیمی از آسمان را بر دوش داشت' جای خود را به الگوی حمرس خانه دار وفادار، مصرف کننده 'خوش پوش و جذاب' و شئی جنسی داده است. رشوه خواری آنچنان در جامعه چین فراگیر شده که دیگر کسی را شوکه نمی کند.

اینهائست واقعیات اقتصادی و اجتماعی که در پشت نرخ رشد های جنجالی اقتصاد چین پنهان شده است. کشتار سال ۱۹۸۹ کارگران و دانشجویان در میدان تین آن من (میدان صلح آسمانی) باعث شد که واقعیات سیاسی آن کشور کانون توجه همگان قرار گیرد. چین جدید در واقع چین کینه است. چین امروز فقط نام سوسیالیسم را بدک می کند. اما قسه ای که در غرب بر سر زینانه است اینست که رهبران 'عمل گرای چین زیر پرچم دن سیانوبین گرد آمده و سلامت را به جامعه ای که گرفتار چنین مستبدانه مانوئیستی بود باز گردانده اند. بله، توجیحات ادامه دارد. می گویند در چین امروز مقتدری از عملکردهای ناخوشایند سیاسی مشاهده می شود اما بعد از مرگ زمامداران فرتوت، جامعه بطور کامل دموکراتیزه خواهد شد (یعنی نظام کنترل و فریب به شیوه غربی کاملا رسمیت خواهد یافت). واقعیت اینست که حاکمیت کارگران و دانشمندان در هم شکسته شده است. مالکیت و سلسله مراتب دوباره تقدیس می شود، و سود در فرماندهی توسعه اقتصادی قرار گرفته است. آنچه طبقه استثمارگر جدید احیا کرده، سرمایه داری است نه سلامت جامعه. این دقیقا همان چیزی است که مانو در موردش هشدار می داد و می گفت در صورت غصب قدرت توسط دست راستی های درون حزب کمونیست بوقوع خواهد پیوست. 'رهبران سرمایه داری' دقیقا همان چیزی را سرنگون و نابود کردند که کتاب حاضر در شرح و دفاع از آن نوشته شده است.

کتاب آموزشی شانگهای یکی از کاملترین آثار است که انقلابیون چین برای ارائه دیدگاه خود از ماحیت و عملکرد بدیل سوسیالیسم در برابر سرمایه داری منتشر کردند. ارائه این اثر، خدمت مهمی به تئوری اقتصاد سوسیالیستی است و تحت هر شرایطی ارزشمند است. اما در حال و هوای کنونی دنیا، اهمیت این کتاب فزونی می یابد. زیرا این روزها ادعا می شود که هیچ بدیلی در برابر سرمایه داری وجود ندارد. می خواهند باور کنیم که سوسیالیسم تاگام شده... و محکوم به شکست است.

طی چند ساله اخیر همگان شاهد رژه پیروزی ایدئولوژیک طبقات حاکمه غرب بوده اند. این جریان از سال ۱۹۸۹ با فروپاشی رژیمهای تحت تسلط شوروی در اروپای شرقی شروع شد. و متلاشی شدن اتحاد شوروی، اوج این داستان بود. اما آنچه در شوروی سابق سقوط کرد سوسیالیسم نبود، بلکه شکل خاصی از سرمایه داری بود. یک نوع سرمایه داری انحصاری دولتی فوق العاده متمرکز بود که مالکیت دولتی و برنامه ریزی دولتی را با یک محتوای سرمایه دارانه مورد استفاده قرار می داد. آنچه سقوط کرد یک جامعه طبقاتی، استثمار و ستمگرانه بود و به هیچ وجه انقلابی نبود. در واقع، سوسیالیسم در اتحاد شوروی طی دهه ۱۹۵۰ میلادی سرنگون شده بود. درسهایی تجربه شوروی، موضوعات مهم کتاب حاضر را تشکیل می دهد. (زیرنویس: برای دستیابی به تجزیه و تحلیلی از خصوصیات اساسی سرمایه داری انحصاری دولتی که در اتحاد شوروی سابق وجود داشت، رجوع کنید به کتاب اتحاد شوروی: سوسیالیست یا سوسیال امپریالیست! نوشته ریمنو لوتا (انتشارات آرسی بی - شیکاگو، ۱۹۸۲)

آنچه طبقات حاکمه پیروزی را در بوق و کرنا کرده اند، سرمایه داری از نوع غربی است. آنان به ما می گویند که هیچ نوع سامان دهی اقتصادی دیگر نمی تواند مثل این سرمایه داری کارآمد را در مناطقی باشد، هیچ نظام سیاسی غیر از این نمی تواند زمینه افقی برای رشد و ترقی فردی فراهم کند. بی می گویند بی خیال اگر شکاف میان ملل دارا و ملل ندار در اقتصاد معجزه گر بازار جهانی طی ۳۰ سال اخیر دو برابر شده است. بی خیال اگر در کشورهای جهان سوم که تحت سلطه نهادهای سیاسی و اقتصادی سرمایه داری بین المللی قرار دارند هر روز ۴۰۰۰۰ کودک بر اثر سوء تغذیه و بیماری های قابل پیشگیری می میرند. بی خیال اگر غرب گرفتار درناکترین و طولانی ترین رکود اقتصادی جهانی در دوران مابعد جنگ جهانی دوم است. بی خیال اگر بازار نوع غربی که محلات زحمتکشی آمریکا را به خاک سیاه نشاند و وقیحانه ادعای حل بحران مسکن در روسیه را دارد. بی خیال اگر سه سده توسعه کور صنعتی، تعادل زیست محیطی کره ارض را مختل کرده است. بی خیال اگر این نظام انسانی را می طلبد که در محیط کار و در روابط میان خود بتوانند بطور کامل نقش محصولات قابل خرید و فروش را بازی کنند. وقتی که همه اینها را نادیده گرفتید... تازه یازم می یابید بهترین دنیای ممکن را تضمین کند.

سرمایه داری غرب فقط فریاد پیروزی بر استثمار و فساد موجود در بلوک شوروی که زیر نقاب سوسیالیسم جریان داشت سر نداده است. بلکه در عین حال از این فرصت استفاده کرده و اعلام می کند که نوع بشر به هیچوجه نخواهد توانست از استثمار، نابرابری، بهره باره بودن و روحیه حرص و آز و خودخواهی خلاص شود و جامعه ای سراپا متفاوت ایجاد کند. طبقات حاکمه نه فقط 'حکیم نهایی تاریخ' بلکه 'پایان تاریخ' را اعلام می کنند. می گویند تاریخ از این جلوتر نخواهد رفت و غرب آرمان بشر مستمن را متحقق کرده است و طوری در این مورد صحبت می کنند که گویی غرب رسالت الهی دارد. می گویند، هر چیز که سرمایه داری را به چالش بیاورد در بهترین حالت رویایی محال است و در بدترین حالت، ناکجا آباد نامیسر و تحمیلی نخبگان که به کابوس می انجامد و بس. مورخی به نام آرنو می یرو، رژه پیروزی را 'جشن رعنا سازی

توهم زدایی^۱ خوانده است. منظورش اینست که دستیابی به یک دنیای بی عیب و نقص ناممکن است پس زنده باد حرص و ستم و زیاده خواهی. و همه این حرفها، تاثیرات سیاسی خود را دارد. فروپاشی نظام اقتصادی و سیاسی شوروی که به غلط آن را سوسیالیستی می‌دانستند و حمله ایدئولوژیک به سوسیالیسم، به روی بعضی از افرادی که روزی طرفدار چیزی غیر از سرمایه داری بودند تاثیر گذاشته و آنان را در مورد ماهیت و آینده سوسیالیسم عمیقاً دچار شک و تردید کرده است.

امروز این سؤال مطرح شده که آیا کمونیسم انقلابی قابل تحقق است؟ آیا می‌توان بر پایه تلاشهای داوطلبانه و دستجمعی میلیونها انسان بر همه ستمگریها و تقسیم بندی‌های طبقاتی نقطه پایان نهاد؟ آیا ممکنست که رهبری سیاسی و نهادهای اقتصادی به چنین هدفی خدمت کنند؟ آیا یک اقتصاد سوسیالیستی می‌تواند بچرخد؟ برای پاسخ گفتن به این سئوالات، ما دو تجربه چین انقلابی تا زمان مرگ ماو در سال ۱۹۷۶ یک نقطه عزمیت اساسی است. نظریه پردازان بورژوازی دولتی در اتحاد شوروی سابق، نوعی شبه مارکسیسم عامیانه را عرضه می‌کردند. در قاموس آنان سوسیالیسم معادل با مالکیت صوری و حقوقی دولتی، تأمین خدمات اجتماعی به شکل صدقه‌ای، کارایی تکنوکراتیک و انفعال سیاسی بود. درست در نقطه مقابل این درک، ماو تسه دون تصویر مارکس و انگلس از جامعه کمونیستی و تجربه هرچند کوتاه اما تاریخساز لنین را در رهبری اقدامات عملی برای ایجاد یک جامعه نوین سوسیالیستی، به منزله جامعه گذاری که هدفش رسیدن به جامعه تمام عیار کمونیستی است و در آن مردان و زنان آگاهانه و داوطلبانه و از طریق مبارزه جهان و خود را تغییر می‌دهند، احیاء کرد. در عین حال، ماو در جریان مطالعه تجارب مثبت نخستین تلاشها برای ایجاد یک اقتصاد سوسیالیستی در اتحاد شوروی، الگویی که از اقتصاد برنامه ریزی شده سوسیالیستی تحت حاکمیت استالین رسمیت یافته بود را عمیقاً مورد بازبینی و تغییر قرار داد.

ماو برای مسائل واقعی توسعه یک اقتصاد برنامه ریزی شده سوسیالیستی مجموعه‌ای از راه حل‌ها را فرموله کرد و به اجراء گذاشت که بر مقررات بوروکراتیک متکی نبود و روابط ستمگرانه سرمایه داری را هم بازتولید نمی‌کرد. مضمون رویکرد ماو این بود که رشد و توسعه را باید تابع معیارهای اجتماعی و سیاسی کرد، مسئله هماهنگی بخشهای مختلف اقتصاد را باید به مسئله ابتکار عمل و مشارکت توده‌ها مرتبط کرد، تأکید را باید بر انگیزه و منتقم جمعی، بر فضای ایدئولوژیک و سیاسی‌ای که تصمیمات در تمامی سطوح در چارچوب آن انجام می‌گیرد و بر ترکیب برنامه ریزی مرکزی یا مدیریت غیر متمرکز گذاشت.

الگوی ماوئیستی بیانگر رد کامل رویکرد ریشه دار غرب به مقوله "توسعه نیافتگی" نیز هست. در رویکرد غربی، توسعه نیافتگی صرفاً مساوی با تأخیر در امر توسعه قلمداد می‌شود که فقط از طریق جذب سرمایه خارجی و شرکت در تقسیم کار بین‌المللی می‌توان به آن سرعت بخشید و آن را روی ریل انداخت. درست در نقطه مقابل این درک، چین انقلابی، اتصال خود را با نظام جهانی امپریالیستی قطع کرد و یک استراتژی توسعه برای چین فرموله کرد که بر مبنای زیر استوار بود: بر اساس الویت دادن به کشاورزی، استفاده از فن آوریهای ساده و متوسط که در کل بخشهای اقتصادی قابل تعمیم و بکار بردن است و همزمان تلاش برای کسب و بکار بستن فن آوری پیشرفته به گونه‌ای که به اختلال در اقتصاد و معوج کردن اقتصاد نینجامد، اتکاء به خود و بیشتر از هر چیز آزاد کردن نیروی مردم. بر اساس این استراتژی، کشور فقیرتری که سلطه نیمه مستعمراتی روند توسعه اش را منحرف و خدشه دار کرده بود، توانست به رشد پایدار و متعادل دست یابد و نیازهای اساسی مردمش را رفع کند.

مطمئنناً مشکلات و اشتباهات وجود داشت. اقتصاد، از نقاط ضعف معینی رنج می‌برد. نهادهای نوین اجتماعی بدون شک معایبی داشتند. و در جریان افت و خیز مبارزات توده‌ای بروز اشتباهات اجتناب ناپذیر بود. این اشتباهات برخی اوقات به کسانی برمی‌گشت که در تلاش مصرانه شان برای ایجاد تغییر کنترل خود را از دست می‌دادند و گاهی هم نتیجه خشک‌اندیشی بود. اما همه این خطاها در چارچوب یک انقلاب صورت می‌گرفت که می‌خواست استثمار و ستم طبقاتی را ریشه کن کند و توده‌های وسیع را به عرصه زندگی سیاسی بکشاند. سازمان‌های آمریکا هم توانست نرخ‌های رشد‌های مثبت در چین انقلابی را انکار کند. ناظرانی که به چنین سفر می‌کردند بی‌برو برگرد از ارزشها و رفتارهای نوینی که در حال تکوین بود یکه می‌خوردند. چیزی که کاملاً جلب نظر می‌کرد این بود که همه این مکانیسمها و اصول، بخشی از یک راه حل گسترده‌تر برای مجموعه‌ای از مشکلات عمیقتر بود؛ چگونه باید جامعه و مردم را دگرگون کرد تا بتواند از مسیر توفانی گذر به جامعه‌ی بی‌طبقه یا کمونیسم رد شود. به یک کلام، اقتصاد سیاسی ماو را می‌توان اقتصاد سیاسی سوسیالیستی که رویایش را در سر می‌پرورانیم و قابل تحقق است نام نهاد.

واضح است که چرا پاسداران نظم کنونی به تجربه ماوئیستی انگ می‌زنند. زیرا بطور تمام و کمال در ضدیت با کل نظام و دیدگاه استثمارگرانه آنان قرار دارد. بعلاوه این روزها در بعضی محافل روشنفکران "روشنگر" مد شده که ماوئیسم را تحت عنوان اینکه ابزار یک عصر سپهری شده است، رد کنند. این بحث، چه عاقلانه‌ابراز شود چه غیر عاقلانه، به نفع وضع موجود است. کماکان این سؤال باقیست که تجربه و درک ماوئیستی چه جایگاهی در امر دستیابی به راه‌ی واقعی دارد؟ برای کسانی که به دنبال شناخت و تغییر واقعی و ریشه‌ای جهانند، جایگاهی اساسی دارد.

مارکسیسم، خصلت و ساختمان سوسیالیسم

اقتصاد سیاسی سوسیالیسم به دو مسئله می‌پردازد: تئوریزه کردن زیرساخت اقتصادی (روابط تولیدی) جامعه سوسیالیستی و امامه تحقیق و کنکاش در مورد آن؛ و الگو و رویکرد عملی به امر توسعه و برنامه ریزی اقتصادی. دکترین (آموزه) بازسازماندهی سوسیالیستی اقتصاد و جامعه از دیرباز بخشی از زرادخانه جنبش کارگری بوده است. اما یک اقتصاد سیاسی سوسیالیستی همه جنبه و انقلابی، چیزی است که تکاملش نسبتاً جدید است.

تا قبل از انقلاب بلشویکی، تئوریهایی اقتصادی مارکسی تقریباً فقط به تجزیه و تحلیل در مورد شیوه تولید سرمایه داری توجه کرده بود. این مسئله، دلیل و ضرورت تاریخی خود را داشت. از میانه سده نوزده میلادی، سرمایه داری صنعتی دیگر بلوغ یافته بود. در فنون تولیدی،

انقلابی پدید آورده بود. صنعت مدرن را ایجاد کرده بود و یک طبقه جدید و گسترده از کارگران مزدی صنعتی را شکل داده بود. سرمایه داری، لاق تغییرات فن آفرانه را گسترش داد و سرعتش را فزونی بخشید بنحوی که نسبت به تمام نظام های اقتصادی پیشین، بی سابقه بود. سرمایه داری صنعتی به معنای واقعی کلمه - و با برحیمی تمام- در حال تجدید سازماندهی تمام جهان بود. یک بازار جهانی سرمایه داری بوجود آورده بود و مطابق با نیازهای خود، یک تقسیم کار بین المللی را شکل داده بود. مشخص شده بود که توسعه اقتصادی این نظام به این شکل است که روندهای رشد اقتصادی سریع مرتباً با مفاصل آشوب اقتصادی جدی قطع می شوند. معلوم شده بود که این نظامی بی ثبات و بحران زاست. اما ظهور این نظام یک اهمیت تاریخی عظیم داشت و آنچه تولد طبقه کارگر بود. روابط و تضادهای طبقاتی در نظام سرمایه داری به ظهور یک نیروی سیاسی نوین یعنی پرولتاریا یا طبقه کارگر انجامید که در گیر مبارزه برای کسب راهی شد. بنابراین ضروری بود که شیوه تولید سرمایه داری تجزیه و تحلیل و شناخته شود؛ و برای خدمت به مبارزه نوبیای طبقه کارگر استراتژی و تاکتیکیهای انقلابی تدوین شود.

کارل مارکس شیوه تولید سرمایه داری را از نظر تئوریک تشریح کرد. او جایگاه سرمایه داری را از نظرگاه تاریخی روشن کرد و نشان داد که این نظام هیچ نیست مگر یک مرحله مشخص از تکامل اجتماعی بشر که گذرا می باشد. او گفت که نظام سرمایه داری بر یک سازماندهی مشخص کار اجتماعی و یک مکانیسم مشخص استوار است که توسط آن، طبقه حاکمه صاحب مالکیت، کار مازاد را از طبقه تولید کننده تحت انقیاد استخراج می کند. (زبرنویس: کار مازاد، زمان کاری است که بیشتر و بالاتر از زمان لازم برای تأمین نیازهای خود طبقات کارکن باشد) مارکس تشخیص داد که رابطه کلیدی در جامعه سرمایه داری، رابطه میان کار و سرمایه است. او نشان داد که تضاد اساسی این نظام تضاد میان تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی (تضاحب خصوصی - مترجم) است. معنایش این است که تحت نظام سرمایه داری، نیروهای تولیدی عظیم و بسیار تکامل یافته فقط در صورتی قابل استفاده اند که بطور دستجمعی توسط هزاران و میلیونها کارگر بکار گرفته شوند، اما این نیروهای تولیدی برای تقویت و برتری منافع خصوصی (منافع خصوصی) مورد استفاده قرار می گیرند. مارکس تضادهای اقتصادی درونی سرمایه داری و قوانین حرکت (روندهای تکاملی) این نظام را کشف کرد.

مارکس از طریق این یافته ها توانست نشان دهد که سرمایه داری هم پایه مادی یک شیوه تولیدی عالیتر و مبتنی بر تعاون (سوسیالیسم) را پدید می آورد و هم عامل برقراری این شیوه تولیدی عالیتر و تعاونی را (پرولتاریا را). زیرا سرمایه داری هم رشد و اجتماعی شدن عظیم نیروهای تولیدی را باعث می شود و هم پرولتاریا را بوجود می آورد. سوسیالیسم یا محو تمام تمایزات طبقاتی و تمام آن تقسیمات اجتماعی که بدر تمایزات طبقاتی را در بطن خود حمل می کنند بالاخره به کمونیسم می رسد. مارکس اینها را نشان داد اما هیچگاه در پی این نبود که یک طرح ریز به ریز از جامعه سوسیالیستی آینده ترسیم کند. از نظر وی، برای تحقق سوسیالیسم میبایست مبارزه کرد و آن را در عمل مشخص شکل داد و شکل های دقیق سوسیالیسم و نهائناً کمونیسم وابسته به سابقه تکامل تاریخی و شرایط مشخص انقلاب خواهد بود.

بازبینی مسیری که شناخت اقتصادی مارکسی بعد از کشف های عظیم مارکس طی کرد نشان می دهد که تجزیه و تحلیل و تحلیل مارکسیسم از سرمایه داری یک سر و گردن بالاتر از تئوریهایی است که در مورد سوسیالیسم و کمونیسم ارائه کرد. و این به هیچوجه جای تعجب ندارد. جنبش سوسیالیستی در اواخر سده نوزده و اوایل سده بیست میلادی میبایست سوالات اساسی اضطراری (و فوریتری) را پاسخ می گفت که ویژگیهای توسعه سرمایه داری و نیازهای مبارزه طبقاتی به میان آورده بود. این بخصوص در مورد آلمان و روسیه صادق بود که جنبش کارگری در آنها به سرعت رشد می کرد و مارکسیستهای این دو کشور تجزیه و تحلیل های مهمی از تغییرات ساختاری که سرمایه داری را به یک مرحله جدید تکاملی ایش رسانده بود ارائه کرده بودند. (کتاب امریالیسم لندن، مهمترین این تجزیه و تحلیل ها بود) البته اینطور نبود که جنبش سوسیالیستی قبل از سال ۱۹۱۷ هیچ توجهی به سازماندهی سیاسی - اقتصادی جامعه آینده از خود نشان دهد. برای مثال، موضوعات مورد مناقشه آن دوران نظیر مسئله ارضی با نگاه به سازماندهی سوسیالیستی آینده مورد بررسی قرار می گرفت. با وجود این، توجه تئوریک به سوسیالیسم امری جانبی بود و تا آنجا که به پر نفوذترین شاخه جنبش یعنی سوسیال دموکراسی آلمان مربوط می شد، غالباً مفاهیمی غلط و غیرانقلابی از سوسیالیسم ارائه می کردند؛ سوسیالیسم را دنبالهجی تکامل تدریجی سرمایه داری و تعقلی شدن گرایشات سرمایه داری بسوی اجتماعی شدن، متمرکز شدن و تبیین تئوریک سوسیالیسم وجود داشت. قبل از آن که بتوان درک تئوریک عمیقی از سوسیالیسم

اما دلیل اساسی تری برای دست نزدن به تبیین تئوریک سوسیالیسم وجود داشت. یک شرط دستیابی به شناخت همه جانبه از سوسیالیسم بدست آورد، این نظام فی الواقع میبایست خصوصیات خود را بنمایش می گذاشت. یک شرط دستیابی به شناخت همه جانبه از سوسیالیسم این بود که انقلاب سوسیالیستی انجام شود و چالش های عملی تغییر و تحولات سوسیالیستی به ظهور برسد و برای حل آنها تلاش شود. اما این نه آغاز مسئله بود و نه پایان آن. زیرا خصلت ذاتی سوسیالیسم به هیچوجه آشکار و شفاف نبود. میبایست به درون آن نفوذ کرد. (زبرنویس: در اوایل قرن بیستم، بسیاری از تئوریهایی مارکسیست نظیر رزا لوکزامبورگ و برخی اقتصاددانان مشهور بشنوبک به نادرست گمان می کردند که شناخت پیدا کردن از کارکرد اقتصاد سوسیالیستی و اداره این اقتصاد به حدی ساده است که اقتصاد سیاسی به عنوان یک حیطه علمی معین محو خواهد شد.)

ماتو در کتاب نقد اقتصاد شوروی نوشت: "برای فهم قوانین عینی، شما باید فرایندی را طی کنید." فرایند فهم قوانین جامعه سوسیالیستی (یعنی فهم ساختار و قوای محرکه جامعه سوسیالیستی) فرایندی بوده است که تعمیم درک تئوریک و بازبینی تئوری های قبلی و دوباره بررسی کردن آنها بر اساس و در ارتباط با عمل اجتماعی صورت گرفته است. این فرایند مشتعل بوده است بر: بررسی واقعیت مشخص اجتماعی (جامعه سوسیالیستی)، تکمیل و تصحیح دانستنیهای قبلی، و مبارزه طبقاتی و ایدئولوژیک در جوامع سوسیالیستی بر سر مسیر پیشروی. اینها شاخص های فرایندی است که گفتیم. این فرایند دارای نقاط عطفی از وقایع تاریخی مهم است، این وقایع مارکسیسم را قادر ساخت که دست به تدوین و گسترش اقتصاد سیاسی سوسیالیسم بزند. در این جا منظورمان نخستین تلاش برای ساختن جامعه و اقتصاد سوسیالیستی در اتحاد شوروی طی سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۵۳، سپس احیای سرمایه داری در شوروی بعد از مرگ استالین، و انقلاب فرهنگی چین طی سالهای ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶ تحت رهبری ماو است. در این فرایند یک شاخص دیگر هم وجود دارد: سنتز تئوریک که مانوسه دون از تضادهای بنیادین جامعه سوسیالیستی و وظایف تاریخی پیشروی پرولتاریا در قدرت، ارائه کرد.

مارکس و انگلس شالوده اقتصادی سوسیالیستی را گذاشتند. همانطور که اشاره شد، آنان گرایشانی در تولید سرمایه داری دیدند که عملکردشان نه فقط جامعه سرمایه داری را به ورطه بحرانی عظیم می‌اندازد بلکه پایه های مادی و امکان ایجاد شکل عالیتری از سازمان اقتصادی و اجتماعی را فراهم می‌کند. فقط یک نظام مبتنی بر مالکیت اجتماعی و برنامه ریزی اجتماعی می‌تواند بر آناژشی (هرج و مرج) تولید سرمایه داری (تنظیم - خودبخودی و مخرب اقتصاد بدست بازار) فائق آید و تضادهایی را که سرمایه داری ملایمو تولید می‌کند حل کند. و فقط یک انقلاب سیاسی قهرآمیز است که می‌تواند راه ایجاد چنین نظامی را هموار کند. وظیفه پرولتاریا کسب قدرت و برقراری دیکتاتوری خویشت است، یعنی حاکمیت اکثریت تولید کنندگان بر اقلیت استثمارگر سابق. پرولتاریا کنترل خصوصی نیروهای تولیدی اجتماعی پیشرفته (به لحاظ تکنولوژیک پیشرفته) را درگروم می‌کند. به استثمار پایان می‌بخشد و کار اداره جمعی جامعه را آغاز می‌کند. دیگر مصادیق انقلابی انسان بر خالفان خود حاکم نخواهند بود. دیگر کار فکری و کار ییدی در برابر هم صف آرایی نخواهند کرد و دو حیطه طبقاتی مجزا از فعالیت بشر نخواهند بود. انقلاب پرولتری فرایندی جهانی - تاریخی را آغاز خواهد کرد که طبقه کارگر در جریان آن خود و کل نوع بشر را از تمام روابط اقتصادی استثمارگرانه و روابط اجتماعی استثمارگرانه رها می‌کند.

از نظر مارکس، جامعه نوین تحقق پاینده اخلاقی یا یک آرمان شهر که خارج از جامعه سرمایه داری ایجاد می‌شود نبود. وی می‌دانست که سوسیالیسم از دل شرایط و تضادهای جامعه کپن زاده می‌شود. بنابراین از نظر مارکس، انقلاب کمونیستی می‌بایست از مراحل پایینتر به بالاتر گذر کند. یعنی از سوسیالیسم گذر کرده و به کمونیسم برسد. سوسیالیسم جای سرمایه داری را می‌گیرد اما هنوز میراث مادی و ایندولوژیک آن را با خود حمل می‌کند. کمونیسم با نبود طبقات، معو دولت، و آفریدن وفور مادی همگانی رقم می‌خورد. از نظر مارکس، انقلاب سوسیالیستی "دو گسست را دنبال" را ایجاد می‌کند: گسست از روابط سنتی مالکیت و گسست از ایده های سنتی.

این سوسیالیسم، سوسیالیسم علمی است. (و لنین همین ترها را در مقاله دولت و انقلاب بازگو و تعقیق کرد). اما مارکس و انگلس آنقدر زنده نماندند که تسخیر قدرت توسط پرولتاریا و آغاز حرکت تاریخی و بسایقه اش برای درگروم کردن جامعه طبقاتی را ببینند. (زیرنویس: کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ اتفاق افتاد که مارکس و انگلس هنوز زنده بودند. مارکس سرعیا درسهایی عمیق این تجربه کوتاه اما غنی را جمع‌بندی کرد. اما کمون فقط دو ماه عمر کرد و در سطح اقتصادی نتوانست یک شیوه تولیدی نوین برقرار کند). آنان فقط توانستند به صورت کلی، در قالب نکات بریده بریده اما مهم، خصلت جامعه سوسیالیستی و طولانی بودن گذار به کمونیسم را تئوریزه کنند. بعلاوه، آنان انتظاراتی به مورد سنگ بنای اقتصادی سوسیالیسم داشتند که بعدا معلوم شد با آن شرایط مادی که جوامع سوسیالیستی از درونشان بیرون آمدند خوابایی نداشت. مارکس و انگلس انتظار داشتند که همه ابزار تولید کمابیش فوراً به مایملک اشتراکی همگانی تبدیل شود، و به محض اینکه تولید بی‌برنامه و مبتنی بر کسب سود جای خود را به تولید برنامه ریزی شده مبتنی بر رفع نیازها داد، دیگر خصلت کالایی از تولید محصولات مورد نیاز جامعه گرفته شود (یعنی دیگر تولید به قصد مبادله در برابر پول انجام نگیرد)، و حیات دستمزدهای پولی در مرحله سوسیالیستی به پایان رسد.

هیچیک از کشورهای سوسیالیستی به این موقعیت دست نیافت. بویژه به خاطر جان سختی و وزن اقتصادی کشاورزی دهفاتی در کشورهای که تا به حال شاهد انقلاب سوسیالیستی بودند، امکان اینکه بتوانند همه ابزار تولید را تا سطح مالکیت همگانی - دولتی برسرعت اجتماعی کنند، بوجود نیامد و جوامع سوسیالیستی ضرورتاً مجبور شدند شکل مالکیت جمعی (کلکتیو) را به مثابه یک مرحله واسط بین مالکیت خصوصی و مالکیت همگانی - دولتی اتخاذ کنند. از میان بردن روابط مبادله کالایی میان واحدهای تولیدی امکانپذیر نشد. و علیرغم اینکه اصل سوسیالیستی از هر کس بر حسب توانش، به هر کس بر حسب کارش در جوامع سوسیالیستی برقرار شده بود اما توزیع محصولات مصرفی با استفاده از واسطه پول و پرداخت دستمزدهای پولی انجام می‌شد.

مضافاً مارکس و انگلس انتظار داشتند نخستین راهگشایی‌های سوسیالیسم در کشورهای پیشرفته صنعتی که نیروهای تولیدی بسیار تکامل یافته بود، انجام گیرد. خوب می‌دانیم که مسئله اینطور پیش نرفت. سرمایه داری به مرحله بالاتری که امپریالیسم نام گرفت تکامل یافت. این مرحله با نقش اقتصادی مسلط انحصارات عظیم و سرمایه مالی، بین المللی شدن تولید سرمایه داری، رقابت حاد بین ملت - دولتهای امپریالیستی و سلطه چند کشور ثروتمند سرمایه داری بر جریان انقلاب سوسیالیستی تأثیر گذاشته است. جنبش پرولتری به کشورهای شده است. سیر تکاملی و تضادهای نظام امپریالیستی عمیقاً بر جریان انقلاب سوسیالیستی تأثیر گذاشته است. جنبش پرولتری به کشورهای مستعمره و تحت ستم گسترش یافت در حالیکه پیشرفت این جنبش در کشورهای پیشرفته سرمایه داری با موانعی روبرو شده است. (طبقات حاکم کشورهای پیشرفته سرمایه داری، ثروت سترده ای را که بواسطه استثمار و غارت بین المللی انباشت کرده اند برای تضمین ثبات نسبی برای دوره های طولانی، مورد استفاده قرار داده اند).

برخی منتقدان بورژوازی مارکسیسم مطرح می‌کنند که ارزش توضیحی مارکسیسم به علت اینکه نحوه تکامل سوسیالیسم خلاف پیش بینی‌های مارکس بوده، زیر سؤال رفته است. اما این یک استدلال سطحی است. اظهارات مارکس کاملاً موجه بودند (و در ضمن به عنوان پیش بینی های قطعی و فوری نیز طرح نشده بودند. مارکسیسم ادعای پیشگوی تمامی جوانب مشخص تکامل اجتماعی آینده را ندارد). مسئله اصلی این است که تجربه قرن بیستم نظریه مارکس را در باره انقلاب و سوسیالیسم مورد تأیید قرار داده است. نظریه مارکس این است که انقلاب و سوسیالیسم پدیده های تاریخی هستند که از تضادهای تولید و توسعه سرمایه داری سرچشمه می‌گیرند و امروز باید بیش از پیش این مسئله را به مثابه فرایندی جهانی درک کرد.

اما این که همه انتظارات مشخص مارکس صورت واقعیت به خود نگرفت از اهمیت عملی و تئوریک بسزایی برخوردار است. باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا مسئله را اینگونه جمع‌بندی کرده است: سوسیالیسم آنطور که در قرن بیستم به ظهور رسید اثبات کرد یک شکل بندی بسیار پیچیده و بی‌ثبات است و دگرگونی سوسیالیستی فرایندی دشوارتر و طولانی‌تر از آنست که مارکس و لنین پیش بینی می‌کردند. این "پیچیدگی" که به میزان بسیار زیاد مرتبط است با مشکل تاریخی‌ای که طی "نخستین موج" انقلابات سوسیالیستی روبرواری جنبش کارگری بین المللی قرار گرفت. یعنی این مشکل که پرولتاریا باید در دنیایی که هنوز تحت سلطه سرمایه داری - امپریالیسم است انقلاب می‌کرد، آن را حفظ می‌کرد و ادامه می‌داد. مشکل فقط به توان سیاسی - نظامی امپریالیسم مربوط نمی‌شود. هر چند این مسئله

مهمی است. اما مسئله همچنین سلطه سرمایه داری بر جهان به مثابه یک شیوه تولیدی است. و این شیوه تولیدی مسلط بر جهان بر روی جامعه سوسیالیستی، نوظهور تاثیرات مادی و ایدئولوژیک بسیار گفزارده و دستاوردهای این جوامع را محدود و منحرف می‌کند. این واقعیت که دولتهای سوسیالیستی در دل دریاها سرمایه داری - امپریالیسم زندگی کردند تاکید می‌کند بر اینکه ایجاد یک دولت سوسیالیستی، هدف نهایی و پایان کار نیست. بالاترین وظیفه انقلابی که به قدرت رسیده این نیست که سوسیالیسم را درون مرزهای موجود یک کشور توسعه دهد و از آن دفاع کند، هر چند که این نیز وظیفه‌ای بسیار مهم است. دولت سوسیالیستی پیش از هر چیز باید به مثابه یک "منطقه پایگاهی" برای حمایت از انقلاب جهانی پرولتری و گسترش آن عمل کند. (زیرنویس: آواکیان در مورد تجربه و درسهای انقلاب پرولتری بسیار نوشته است. یک مندرج خوب برای این مبحث، مقاله "فتح جهان: کاری که پرولتریای بین المللی می‌تواند و باید انجام دهد" (مجله انقلاب، شماره ۵۰ - سال ۱۹۸۱) است. برای کسانی که تازه می‌خواهند به این مبحث بپردازند، کتاب "کمونیسم دروغین مردس، زنده باد کمونیسم واقعی" (انتشارات آرسی بی، ۱۹۹۲) نوشته آواکیان مقدمه خوبی برای ورود به این مسائل است) در اینجا یک نکته بسیار مهم در رابطه با جهت گیری طرح می‌شود که در کتاب آموزشی شانگهای بر آن تاکید شده است: پیروزی نهایی انقلاب پرولتری فقط می‌تواند در یک مقیاس جهانی بدست آید و تا زمانی که کل نوع بشر آزاد نشده، طبقه کارگر نمی‌تواند آزاد شود.

ثانی، پیچیدگی انقلاب سوسیالیستی به خصلت سوسیالیسم مربوط است. تجربه تاریخی نشان داده که سوسیالیسم یک شکل منحصر به فرد از جامعه در حال گذار است. این خصلت گذاری در تمامی سطوح اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک مطرح است. برای مثال به مسئله تولید کالایی در سوسیالیسم نگاه کنید که یکی از موضوعات مهم کتاب آموزشی است.

در نظام های تولید کالایی که سرمایه داری متکامل ترین نوع آنست، محصولات به قصد مبادله (فروش به دیگران) تولید می‌شوند. فرایند مبادله بر تقسیم کارهای بسیار متنوع (بین افرادی که در این یا آن زمینه تخصص دارند) مبتنی است. فرایند مبادله، این تقسیم کارها را عمق و گسترش می‌بخشد. تولیدکنندگان کالا از نظر عینی متقابلاً به یکدیگر مرتبطند. آنان به مثابه عرضه کننده و مصرف کننده به یکدیگر وابسته اند. اما آنان از نظر اجتماعی از یکدیگر مجزا هستند زیرا واحدهای تولیدی مجزا به صورت خصوصی کنترل می‌شوند و تصمیم گیری در امر تولید به صورت جدا جدا انجام می‌گیرد. بدین ترتیب، محصول به مثابه مایملک این یا آن عامل تولید بوجود می‌آید. تعیین اینکه چه چیزی و با چه حجمی تولید شود و کار چگونه تخصیص یابد، در نتیجه هماهنگی آگاهانه کل جامعه صورت نمی‌گیرد بلکه از طریق مبادله کالاها صورت می‌پذیرد. واحدهای مجزای تولید کالا، تابع پیام ها و علائم بازار و قیمتند. که در نهایت بازتاب شرایط تولید اجتماعی است.

شکل کالایی تولید، نمی‌گذارد بینیم روابط اجتماعی واقعی که افراد جداگانه جامعه را بهم پیوند می‌دهد، چیست. آن را می‌پوشاند و تحریف می‌کند. شکل تولید کالایی نمی‌گذارد بینیم که اشیاء (کالا و پول) در واقع شکل بروز روابط اجتماعی هستند و دارای حیات مستقل نیستند. مثلاً، کفش ورزشی مارک "نایکی" توسط کارگران فوق استثمار شده در کره جنوبی تولید می‌شود که نوسمتمره آمریکا است. اما این اطلاعات اجتماعی بسیار مهم از طریق قیمت به ما منتقل نمی‌شود. افراد خود را در رابطه با اشیاء معنی می‌کنند و دستیابی به اشیاء اول و آخر همه چیز می‌شود. این در حالی است که به افراد نیز مثل شیء برخورد می‌شود و به شکل شیء مورد استفاده قرار می‌گیرند. تولید کالایی این توهم را ایجاد می‌کند که همه ما بازیگرانی مجزا هستیم که برای تحقق اهداف خود، دست به فعالیت‌های جدا از هم می‌زنیم. مبارزه رقابت جویانه تولیدکنندگان و فروشندگان مستقل کالاها، شالوده تفکر "اول من" را در جامعه‌ای که مبتنی بر اقتصاد بازار است، فراهم می‌کند. این شامل پرولترها هم می‌شود زیرا آنها هم کالایی دارند که مبادله می‌کنند؛ کالایی اساسی قابل فروش آنان توانایی کار کردنشان (نیروی کارشان) است. بقول لنین، در تولید کالایی سرمایه دارانه، همه چیز تابع محاسبات بیرحمانه است و آنچه قابل تبدیل به قیمت نباشد، شایسته توجه نیست.

جامعه سوسیالیستی باید تولید کالایی را محدود کند و سرانجام بر آن فایق آید. اگر این کار انجام نشود جامعه نوین را نمی‌توان ساخت. چرا؟ زیرا سوسیالیسم نمی‌تواند به تولید کالایی و قانون ارزش که تنظیم کننده تولید کالایی است اجازه دهد که تعیین کند چه چیزی باید تولید شود و چگونه تولید شود. (زیرنویس: قانون ارزش یک قانون عینی جامعه ی تولید کالایی است. این قانون، مبادله کالاها را بر حسب مقادیر کار اجتماعا لازمی که برای تولید آنها صرف شده تنظیم می‌کند. در جریان تنظیم مبادله کالای سرمایه داری، این قانون همچنین توزیع کار و ابزار تولید بین شاخه های مختلف تولید را هم تنظیم می‌کند. در سوسیالیسم، نیروی کار دیگر کالا نیست). اگر ملاحظاتی که محورش کسب و گسترش سود است غالب باشد، نیازهای اجتماعی یعنی نیازها و منافع اساسی توده های مردم جواب داده نخواهد شد. زیرا در تولید کالایی، و مبادله پولی، بذ ستم سرمایه داری (یعنی جدایی کارگران از ابزار تولید و استثمار کار مزدی) نهفته است. زیرا تولید کالایی، و تقسیمات و جدایی‌هایی که پدید می‌آورد، مانع آنست که افراد پیوند اجتماعی میان یکدیگر را بفهمند و به قول مارکس به مثابه "اجتماعی از افراد آزاد که کار خود با ابزار تولید را بطور اشتراکی پیش می‌برند" بر سازمان اجتماعی و فعالیت اجتماعی شان کنترل داشته باشند.

اینکه جامعه سوسیالیستی مشخصاً چگونه بر شکل کالایی تولید (و روابط پولی) به مثابه ابزار اصلی سازماندهی تولید اجتماعی چیره می‌شود در کتاب آموزشی شانگهای تشریح شده است. کتاب حاضر توضیح می‌دهد که چگونه پرولترها شکلی از "تولید اجتماعی مستقیم" را بوجود می‌آورد و این تولید اجتماعی مستقیم دربرگیرنده شیوه متفاوتی برای سازماندهی اقتصاد است (یعنی مبتنی است بر تولید اجتماعی برنامه ریزی شده با هدف رفع نیازهای اجتماعی)، چگونه پرولترها بر فرایند کار را دگرگون می‌کند (یعنی تولیدکنندگان بر شرایط تولید حاکم هستند و نه بالکس)، چگونه روحیه اجتماعی متفاوتی بوجود می‌آورد (مردم برای منافع اشتراکی کار کنند). اما این نوع نوین تولید هنوز بطور تمام و کمال از قید عناصر کالایی رها نشده و نمی‌تواند بشود و در سوسیالیسم هنوز اشکال گوناگون روابط کالایی - پولی به حیات خود ادامه می‌دهد و بر طرز تفکر مردم تاثیر می‌گذارد. اصل مبادله بر حسب مقادیر مساوی کار کماکان نقش بازی می‌کند. موسسات سوسیالیستی باید به امر یازدهی توجه کنند و کماکان از محاسبات پولی برای مقایسه هزینه‌هایی که در برنامه ریزی منظور شده با هزینه‌هایی تولید محصولات استفاده کنند. کتاب آموزشی شانگهای علی‌الآمر و پیچیدگی‌ها و خطراتی که به بار می‌آورد را در مورد کنکاش قرار می‌دهد. به همین اساس است که اگرچه طبقه کارگر بر جامعه سوسیالیستی حاکم است و هدف محو طبقات و نابرابری‌های این دنیا است اما این دنیا همچنان جامعه سوسیالیستی کماکان به بازتولید طبقات و تفاوتها و نابرابری‌های اجتماعی ادامه می‌دهد که به شکل تخصصات طبقاتی در جامعه سوسیالیستی

بروز می‌یابد. سوسیالیسم جامعه‌ای است که در آن خطر چرخش به سمت سرمایه‌داری جزی و حاضر است. البته می‌شود پیچیدگی سوسیالیسم را در حرف با لکل نادیده گرفت و گفت: از آنجا که حاکمیت کارگران در اتحاد شوروی طی سالهای ۵۳-۱۹۱۷ و در چین تحت رهبری مانو تفاوت‌های مهمی با تصویری که مارکس از سوسیالیسم داده بود داشت، پس آنچه در این دو کشور برقرار شده بود واقعا سوسیالیسم نبود. بعضی‌ها روی این خط افتاده‌اند. دیگرانی هم هستند که مشکلات واقعی را تشخیص داده‌اند اما نتیجه‌گیری کرده‌اند که سوسیالیسم شکست خورده و باید آن را مجدداً اختراع کرد. (زیرتویس: در بخش موخره کتاب حاضر به این نظریه که سوسیالیسم شکست خورده و باید از نو تبیین شود، پرداخته‌ایم) اینگونه رویکردها، مقولات تجریدی و ذهنی را جایگزین پیچیدگی زندگی واقعی می‌کنند. بدتر اینکه، تجربه غنی و ره‌نمایندگی را که انقلاب سوسیالیستی با وجود دشواریها و شکست‌ها به منصفه ظهور رساند را نفی می‌کنند.

اتحاد شوروی: راهگشایی و محدودیت‌ها

از این بحث به انقلاب بلشویکی و اتحاد شوروی می‌رسیم. **انقلاب اکتبر** اولین موردی بود که دولت طبقه کارگر به خلع مالکیت از طبقاتی که پیش از آن مالک ابزار تولید بودند پرداخت و یک شکل اقتصاد سوسیالیستی را برقرار کرد. ابزار تولید که به شکل خصوصی اداره می‌شد به مایملک عمومی تبدیل شد و توسعه اقتصادی تابع ریزی آگاهانه شد. کارگران و دهقانان توسط حزب و دولتشان شروع به اداره دستجمعی و استفاده عقلانی از منابع اقتصادی جامعه کردند. شکل برنامه ریزی شده اقتصاد نه فقط مستلزم هماهنگی و بسیج اجتماعی بود بلکه برای توسعه و دگرگونی اقتصادی یک تئوری راهما لازم داشت. بدین ترتیب در نخستین دولت کارگری تحقیقات در زمینه اقتصاد سیاسی سوسیالیسم افتتاح شد و برای اولین بار یک اقتصاد سیاسی سوسیالیستی منظم برای کنکاش ارائه شد. این پروژه تئوریک ملو از روحیه اکتشاف، بحث و جدل، جوشش و زایش، شکست‌های اولیه انقلاب را رقم می‌زد. اما یک فعالیت روشنفکرانه مجرد نبود و نمی‌توانست باشد. فرایند شناخت پیدا کردن و سیاست‌گذاری در زمینه اقتصاد سیاسی تحت تاثیر مبارزات حادگی که درون حزب کمونیست بر سر جهت‌گیری و دوام انقلاب و مبارزه حیاتی که برای غلبه کردن بر ضدانقلاب داخلی و خارجی جریان داشت، پیش می‌رفت. آنچه از این تلاش نخستین نتیجه شد، مفهوم معینی از خصلت جامعه سوسیالیستی و وظایف و روش‌های ساختمان سوسیالیستی بود. جنبه‌هایی از پیشرفت تئوریک حاصل شد که تغییرات گسترده در جامعه شوروی را منعکس می‌کرد. اما شناختی که از اقتصاد و جامعه سوسیالیستی بنیست آمد شناختی قسیمی بود و این عمدتا از محدودیت‌های تجربه تاریخی ناشی می‌شد. علاوه بر این، به علت اشکالاتی که در رویکرد و متدولوژی وجود داشت، دارای اشتباهات مهمی بود. در اینجا فقط چند نکته را خلاصه وار ارائه می‌کنیم.

انقلاب شوروی در یک کشور سرمایه‌داری عقب مانده پیروز شد که جمعیت دهفنی گسترده‌ای داشت (طبقه کارگر تنها پنج درصد اهالی را تشکیل می‌داد). رویارویی با همین یک واقعیت به تنهایی، چالش مهمی بود. آیا انقلاب می‌توانست داریست خود را محکم کند و نجات یابد؟ آیا می‌شد سوسیالیسم را ساخت، در حالی که هنوز پیش شرط‌های مادی نظیر بنیان صنعتی پیشرفته و کشاورزی مقیاس کلان وجود نداشت؟ بلشویکیا بطور جدی به این مشکلات توجه داشتند. در روزهای شورانگیز فردای پیروزی، آنان انتظار انقلاب و گسترش سوسیالیسم در کشورهای پیشرفته تر اروپا را می‌کنیدند و روی چنین جمعیتی حساب می‌کردند. اما کشتی جنبش انقلابی در اروپا، مشخصا آلمان، به گل نشست. بلشویکیا خیلی زود فهمیدند که جمهوری نویناد شوروی باید یکه و تنها کار را شروع کند و شاید تا مدت‌ها بی‌همراه بماند. لنین بر آن بود که انقلاب راه خود را بگشاید؛ بالاخره، بلشویکیا مخاطره رهبری کردن توده‌ها در انجام انقلاب را به جان خریده بودند و اینک نیز باید مخاطره رهبری آنان در ادامه انقلاب را تقبل می‌کردند. انقلاب می‌بایست برای بقای خویش می‌جنگید و چنین کرد انقلاب می‌بایست اقدامات ضدانقلابی طبقات حاکمه کهنه را که امپریالیست‌های خارجی با مداخلات خود به باری آنها شتافته بودند در هم می‌شکست. سیاست اقتصادی از "کمونیسم جنگی" که پکرشته تدابیر رادیکال برای محدود کردن بازار بود به "سیاست اقتصادی نوین (نپ)" که ایجاد تسهیلات موقتی برای گسترش بازار ارائه می‌داد، نوسان کرد.

اما این یک انقلاب بود که برای بقای خویش می‌جنگید و به شکوفایی تحولات اقتصادی و دگرگونی‌های عمیق اجتماعی ادامه می‌داد. نپادهای سیاسی و اجتماعی حاکمیت مردمی برقرار شد. کارگران ابدیده در کوره نبرد، در مواضع مهم حکومتی و مدیریتی جای گرفتند. عمر "زندان ملل" یعنی کشور تزاری سابق به پایان رسید و انقلاب حق تعیین سرنوشت را برسمیت شناخت و یک دولت چندملیتی بر اساس برابری ملت‌ها و ملیت‌ها برپا شد. تلاش‌های عظیمی در جهت رهایی زنان انجام گرفت؛ از سال ۱۹۲۱، طلاق گرفتن کار ساده‌ای شد. داغ‌نگ ناصرویت که قوانین گذشته بر پیشانی اولاد حاصل از ازدواج می‌زد، پاک شد. سقط جنین قانونی شد و حق و حقوق برابر و دستمزد برابر به سیاست و قانون تبدیل شد. کارزارهای توده‌ای برای ریشه کن کردن بیسوادی براه افتاد. (برای آن گروه از زبان‌های ملل که تا آن زمان فاقد زبان نگارش بودند، زبان نگارش شد).

از سال ۱۹۲۴ یعنی در سال‌های متعاقب مرگ لنین، این سؤال بار دیگر و با حدت بیشتر مطرح شد که: آیا در شرایط عقب ماندگی اقتصادی و فرهنگی کشور و محاصره امپریالیستی می‌توان سوسیالیسم را ساخت؟ استالین به نفع این دیدگاه مبارزه کرد که در غیاب گسترش انقلاب در سایر کشورها در کوتاه مدت، می‌توان و باید سوسیالیسم را در یک کشور ساخت؛ بخاطر بقاء و رشد مداوم انقلاب در اتحاد شوروی و به خاطر امر انقلاب جهانی. موضع استالین نسبت به مواضع دیگری که از سوی دیگران در آن مقطع جلو گذاشته شد، صحیح ترین بود. اما همانگونه که باب اوآکیان در مقاله‌ای تحت عنوان "فتح جهان" خاطر نشان کرد بحث و جدل و مبارزه بر سر "سوسیالیسم در یک کشور" تا حدی باعث کم‌رنگ شدن مهمترین سؤال شد. این سؤال که... سوسیالیسم چیست؟

دست آخر رهبری شوروی، سوسیالیسم را با دو چیز معنا کرد: محو طبقات متخاصم، برقراری صنعت مدرن و بزرگ تحت مالکیت دولتی. اینها مفاهیم اشتباهی بودند که مانو به نقد کشید و مائونیسم به بررسی و تحقیق در موردشان ادامه داده است. تا آنجا که به موضوع طبقات

مربوط می شود، دیدگاه غالب در بین بلشویکها این بود که با لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، پایه اقتصادی و اجتماعی برای روابط استعماری (وجود رابطه استعمارگر و استعمارشونده) و برای موجودیت یک طبقه بورژوا از میان رفته است. به عبارت دیگر، بعد از اینکه مقاومت طبقات سرتگون شده در هم شکسته شد، طبقات و مبارزه طبقاتی دیگر نقش مهم یا تعیین کننده ای در حیات اقتصادی و سیاسی بازی نمی کنند.

بلشویکها متوجه بودند که به موضوع طبقات و قلع بندی اجتماعی نمی توان بطور ساده با صدور حکم پایان استعمار، خاتمه داد. لنین در مقاله "دولت و انقلاب" بطور مفصل به ادامه نابرابری تحت سوسیالیسم پرداخته بود و ادامه تقسیم کار بدی و کار فکری را یک منبع عمده این نابرابری می دانست. بعلاوه، لنین در دهه ۱۹۲۰ به پدیده فساد بوروکراتیک در میان برخی مقامات دولتی، مسئله بازتولید روابط کالایی تحت سوسیالیسم و خطراتی که این دو مقوله برای انقلاب ایجاد می کنند، پرداخته بود. اما اینها مشاهدات اولیه برای دست یافتن به شناخت بود و گرایش به آن داشت که تولید کالایی در سوسیالیسم را فقط در ارتباط با تولید خصوصی کوچک ببیند و وجود طبقات را در شکلهای مالکیت خصوصی جستجو کند. در آن زمان، پیچیدگی و خصلت متناقض مالکیت "همگانی - دولتی" هنوز درک نشده بود. این نکته ای است که ما دوباره به آن رجوع خواهیم کرد.

در میانه دهه ۱۹۳۰، استالین کوشید مقوله طبقه را به شیوه زیر ثنویین کند: با سرنگونی طبقات صاحب مالکیت و با ملی شدن صنایع و کلکتیو (جمعی) شدن کشاورزی، پایه اقتصادی استعمار از میان رفته است. جامعه از دو طبقه غیر متخاصم یعنی طبقه کارگر و دهقانان متشکل در اقتصاد کلکتیو (جمعی) تشکیل شده و در کنار آنان، قشر روشنفکران اداری و فرهنگی و گروه های کارکنان غیر بدی قرار دارند. طبقات حاکمه سابق به مثابه طبقه از بین رفته اند. آنچه بر جا مانده، بقایای این طبقات سرتگون شده است یعنی افرادی که به نحوی با شکلبندی طبقاتی ماقبل انقلاب پیوستگی دارند. اما این بقایای نظم کهن فقط می توانند از خارج تقویت شوند. بنابراین خطری که جامعه را تهدید می کند از جانب عوامل طبقات خلع بد شده است که توسط سرمایه خارجی تغذیه و حمایت می شوند.

به این ترتیب، از آنجا که موجودیت طبقه بورژوا فقط در ارتباط با شکل های مستقیم و اشکال مالکیت خصوصی در نظر گرفته می شد، نقش بسیار مهم طبقات متخاصم و مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی از دیده پنهان می ماند. این خط با واقعیت و پراتیک اجتماعی تطابق نداشت، زیرا جامعه بواقع ملو از تفاوتها و تضادهای طبقاتی بود.

این نظریه در مورد طبقه، با یک تئوری در مورد بنیان های رشد پاینده سوسیالیسم، مرتبط بود. گرایشی موجود بود که به سوسیالیسم از دریچه رشد مادی و تکنیکی نگاه می کرد. به این معنا که سوسیالیسم را مترادف با دستیابی به سطح معینی از رشد نیروهای تولیدی در چارچوب مالکیت عمومی قرار می داد. از این تئوری رویکرد برنامه ای و تاریخی معینی در رابطه با تحقق کمونیسم نتیجه می شد. طبق این نگارش مالکیت دولتی بر ابزار تولید دست در دست صنعتی شدن می توانست راه رسیدن به سطح بالاتر سوسیالیسم را بکشاید و نهایتاً بطور نسبتاً موزونی به کمونیسم بینجامد. نگارش این بود که صنعتی کردن سوسیالیستی، شالوده دگرگونی روابط اجتماعی، تقسیم کار و ایدئولوژی های که میراث جامعه طبقاتی است را خواهد ریخت و محرک این دگرگونی خواهد شد. انتظار داشتند که صنعتی کردن سوسیالیستی تقریباً به شکل اتوماتیک این تغییرات را باعث شود. بدین ترتیب، وظیفه کلیدی را بعد از برقراری مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید، رشد نیروهای فزاینده تولیدی می دانستند. اتصاد شوروی در آن شرایط عقب مانده نیاز به کارخانه ها و ماشین آلات بیشتر، و فن آوری و حمل و نقل و زیرساخت مدرن داشت. نیاز به تعداد هر چه بیشتری متخصص فنی، مهندس و امثالهم داشت. نیاز به یک نظام آموزشی داشت که چنین افرادی را بپروراند. نیاز به آوردن اهالی از روستاها به شهرها داشت.

بدین ترتیب، ساختمان سوسیالیستی با بسیج منابع برای رشد سریع صنایع سنگین سرمایه - بر، تعریف شد (زیرنویس: عبارت "سرمایه - بر" در اینجا به معنی "سرمایه دارانه" نیست، بلکه منظور صنایعی است که دارای تکنولوژی بالاست. این برخلاف صنایع "کار- بر" است که از سطح تکنولوژی نسبتاً پایینی برخوردار است و به میزان قابل توجهی بر کار انسانی تکیه دارد). نگارش این بود که الفای قانونی مالکیت خصوصی بر ابزار عمده تولیدی و برقراری مالکیت دولتی، بخودی خود ضامن آن است که فرایند صنعتی کردن به حاکمیت طبقه کارگر خدمت کند. خصلت پیچیده و متناقض شکل های مالکیت دولتی و این واقعیت که مالکیت حقوقی (رسمی و یا قانونی) دولت کارگری می تواند برده ساتری بر روابط بورژوازی باشد، درک نشد. (کتاب آموزشی شانگهای در مورد این نکته روشنگریهای مهمی دارد و بر ضرورت فراتر رفتن از بحث شکل و پرداختن به محتوای مالکیت دولتی تاکید می گذارد؛ اداره نگاه های واقعا به دست کیست؟ آیا محدود کردن نابرابری ها و تعابیرات قلع نمای انجام امور است و این جهت گیری سیاسی - ایدئولوژیک مسلط است یا گسترش نابرابری ها و تعابیرات؟)

نظریاتی که گفتم مشخصه یا مختص بلشویکها یا "استالینست ها" نبود، بلکه درک رایج در جنبش بین المللی کمونیستی بود. اما مانو از این چارچوب نظری برید. او بر اساس تضادهای مادی، اجتماعی و ایدئولوژیک جامعه سوسیالیستی، تئوری طبقات و مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم را تدوین کرد. رویکرد مانو به مقوله بنیان سوسیالیسم کاملاً متفاوت بود. به نظر او پیشرفت در زمینه فن آوری (تکنولوژی) و رشد اقتصادی ضامن های اساسی سوسیالیسم و کمونیسم نیستند. رشد نیروهای تولیدی (توسعه اقتصادی) به خودی خود روابط استعمارگرانه و سایر روابط ستمگرانه اجتماعی و ایدئولوژیک (نظیر پدرسالاری) را نابود نمی کند. مانو تاکید کرد که میان توسعه اقتصادی و دگرگونی مداوم و عمیق اجتماعی و ایدئولوژیک یک رابطه دیالکتیکی وجود دارد؛ اگر یک جامعه سوسیالیستی نتواند اهداف اجتماعی اشتراکی را تقویت کند از سوسیالیسم دیگر چه باقی می ماند. (زیرنویس: مانو سه دون سیکزبان وان سوی - چاپ تأییه - ۱۹۶۹)

موضوع کلیدی که بیش پای جامعه سوسیالیستی قرار دارد و خصلت کلی آن را تعیین می کند، راهی است که در پیش می گیرد. آیا جامعه به حد اکثر درجه ممکن در حالی پشت سر گذاشتن روابط طبقاتی است؟ آیا کار طبقه کارگر به این هدف خدمت می کند؟ آیا طبقه کارگر از طریق دولت و رهبری سیاسی اش ابتکار عمل را در همه جوانب در دست دارد تا در این راه پیشروی و باینداری کند؟ خلاصه، سؤال کلیدی اینست که آیا انقلاب در همه جبهه ها ادامه و عمق می یابد یا نه؟ اگر چنین نشود، زمینه اینکه طبقه کارگر قدرت دولتی را از کف دهد فراهم می شود و سرمایه داری احیاء می شود. اما اگر انقلاب ادامه یابد، قدرت دولتی طبقه کارگر مستحکم می شود و مبارزه در راه

کمونیسم پیشروی می‌کند. در این راه، مقطعی فرا می‌رسد که جهش‌های عظیم برای به پیش راندن انقلاب ممکن و ضروری می‌شود. و دوره‌هایی هم هست که تأکید الزاماً بر روی تحکیم کردن دستاوردهاست. این راهی پر افت و خیز است. انقلاب از طریق این فرایند موج وار، پیشروی می‌کند.

اما پیشروی انقلاب در یک چارچوب بین‌المللی صورت می‌گیرد و توسط آن مشروط می‌شود. یعنی توسط تکامل و تضادهای نظام جهانی امپریالیستی که شامل رقابتهای، مداخلات نظامی و تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم ساختار و تغییرات اقتصاد جهانی امپریالیستی بر اقتصاد سوسیالیستی است. و نیز توسط نقاط قوت نسبی، پیشروهای ناگهانی و ملزوماتی که انقلاب جهانی در برابر دولت سوسیالیستی قرار می‌دهد. انقلاب پرولتاری و شرایط تکاملش را اساساً باید به مثابه یک فرایند بین‌المللی درک کرد. در آن نقاط عطف تاریخی که انقلاب جهانی می‌تواند پیشرفتهای مهم کند (و این مقاطع همواره دوره‌های خطرات و بحرانهای عظیم نیز هست) اگر یک دولت سوسیالیستی وجود داشته باشد، این دولت سوسیالیستی باید توان مادی و ایدئولوژیکش را برای پیشروی انقلاب جهانی به مخاطره افکند. این یک جمع‌بندی حیاتی از تجربه انقلاب سوسیالیستی است.

با در نظر داشتن این نکته، بگذارید به تئوری و عمل شوروی بازگردیم. درکی که از سوسیالیسم وجود داشت و قبلاً آن را تشریح کردیم، عمیقاً با اقتصاد سیاسی شوروی عجین شده بود. گواه روشن این امر، میخائیلی است که درباره راهبرد صنعتی شدن طی دهه ۱۹۲۰ جریان یافت و تئوری اقتصادی‌هایی که راهنمای اجرای برنامه پنجاهه اول و کلکتیویزه کردن کشاورزی در سالهای ۱۹۲۳-۱۹۲۹ شد. فعالیتهای ارزشمندی انجام شد. این سرافراز واقعی و خلاقانه اقتصاد سیاسی سوسیالیستی قابل اجراء بود. آثار گسترده و نوینی در این زمینه منتشر شد. مباحثات تئوریک بر سر موضوعات گوناگون نظیر موارد زیر برآه افتاد: خصلت ساختمان سوسیالیستی، مناسبات میان ساختار اقتصادی که پرولتاریا به ارث برده و باید دگرگون شود. با ساختار اقتصادی که انقلاب در پی آفرینش آنست، روش‌ها و شکل‌های صنعتی کردن، اولویتهای سرمایه‌گذاری و طرق ایجاد منابع سرمایه‌گذاری، سرعت مطلوب رشد سوسیالیستی، روابط میان بخشهای اقتصاد (مثلاً کشاورزی و صنعت) و برقراری تعادل مادی در درون و مابین بخشهای مختلف (اقتصاددانان شوروی در عرصه‌ای پیشگام شدند که از آن پس، تجزیه و تحلیل نهاده - محصول نام گرفت)، نقش پول و قیمت‌ها در محاسبات اقتصادی، در جمع‌آوری مازاد جامعه و در متعادل کردن توزیع درآمد بین اهالی شهر و روستا. در زمینه تکامل فنون ریاضی در خدمت به برنامه ریزی نیز پیشرفتهایی حاصل شده بود. (زیرنویس: در مورد تکامل تئوری اقتصاد سوسیالیستی در اتحاد شوروی و مباحثات مرتبط با آن بر سر راهبرد اقتصادی طی سالهای ۱۹۲۰ رجوع کنید به پایه‌های راهبرد شوروی برای رشد اقتصادی، گزیده مقالات مربوط به شوروی، ۳۰-۱۹۲۴، بلومینگتن: انتشارات دانشگاه ایندیانا ۱۹۶۴، نوشته ن. اسپالبر - و توسعه اقتصادی شوروی از سال ۱۹۱۷، لندن: انتشارات رانچ و کیگان پل ۱۹۴۸، نوشته موریس شکا)

و این اقتصاد یک اقتصاد سیاسی بود. در این گفتمان موضوعات اجتماعی و سیاسی جایگاه خود را داشتند. بطور مثال، تأثیر سیاست‌های اقتصادی مختلف بر روی اتحاد کارگر - دهقان و سایر روابط اجتماعی بررسی می‌شد. به درجات مختلف، مسائل و سیاستهای اقتصادی در چارچوب دگرگون کردن نظم اجتماعی کهنه و آفریدن نظم نوین مد نظر قرار می‌گرفتند. اما وجه اصلی اقتصاد سیاسی شوروی، تولیدگرایی و فن‌گرایی بود. از یکسو، آنچه که امر تحقیق و مباحثه را عمدتاً هدایت می‌کرد و حد و حدودش را تعیین می‌کرد، یافتن سریع‌ترین راه توسعه صنایع دولتی بر پایه فنون (تکنولوژی) مدرن بود که به مثابه اساس بنیادی سوسیالیسم در نظر گرفته می‌شد. از سوی دیگر، برنامه ریزی را یک فعالیت تکنیکی که به این هدف خدمت می‌کند، می‌دانستند. یعنی به آن بعنوان ابزاری برای سازماندهی عقلانی نیروهای تولیدی و هماهنگ کردن رشد، نگریده می‌شد.

تجربه تکامل و برنامه ریزی اقتصاد سوسیالیستی در اتحاد شوروی طی سالهای ۵۶ - ۱۹۱۷ یعنی در دورانی که شوروی یک کشور سوسیالیستی بود، بدون شک بسیار متناقض است. این نه فقط اقدامی جدید و بیسابقه بود بلکه تحت شرایطی بسیار دشوار و خصمانه انجام می‌گرفت. تهدیدات نظامی و محاصره امپریالیستی، دولت نوپیدا شوروی را مجبور کرد که منابعش را متوجه تقویت بنیه صنایع نظامی کند تا بتواند به دفاع از خود برخیزد. همین فشارها کل راهبرد صنعتی کردن سریع که شوروی اتخاذ کرده و شکلهای سازماندهی صنعتی که به اجراء گذاشته بود را متاثر می‌ساخت. واقعیت اینست که نخستین دولت کارگری مجبور شد بیشتر عمر را در جنگ، تدارک جنگ و مرهم نهادن بر زخمهای جنگ بگذراند.

اگرچه مصاف‌های ساختمان جامعه و اقتصاد سوسیالیستی عظیم بود، اما دستاوردهای حقیقتاً برجسته‌ای نیز حاصل شد. یک شیوه نوین تولیدی برقرار شد که بر استمرار متکی نبود و بحرانهای مخرب اقتصادی نیروهای بازار سرمایه‌داری را نداشت. یک پایه صنعتی مدرن سوسیالیستی و یک نظام کشاورزی کلکتیویزه ایجاد شد. یک مکانیسم برنامه ریزی مرکزی قادر بود راستای کلی توسعه اقتصادی را تعیین کند. این نظام برنامه ریزی، گسترش سریع ظرفیت صنعتی و تقویت توسعه در جمهوری‌ها و مناطق عقب‌افتاده را ممکن ساخت و توانست منابع و توانایی‌های اقتصادی را در مقیاسی عظیم برای مغلوب کردن امپریالیسم آلمان گرد آورد. این بخشی از مجموعه تلاشهای قهرمانانه برای مغلوب کردن آلمان بود. (بطور مثال طی فقط چند هفته، ۱۵۰۰ کارخانه مهم جا به جا شده و به مناطق شرقی کشور انتقال یافتند) شمار برنامه پنجاهه اول این بود: "ما دنیای نوین می‌سازیم". میلیونها کارگر و دهقان بویژه در اواخر دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰ با روحیه "شکافتن سقف فلک" در راه آرمان انقلاب جهانی به غلیان درآمدند.

نیروی کلکتیویزیسم این آتش خیزش واقعی علیه انوریته چند صد ساله و سنت و ستم در روستاها را شعله ور کرد. نظام آموزشی کهنه بطور کلی تصحیح و بروی توده‌ها باز شد. کارگران جوان به مثابه یک نیروی اجتماعی برای مقابله با هر آنچه کهنه و محافظه کارانه بود بسیج شدند. هنرمندان و نویسندگان و سایر کارگران عرصه هنر تغییرات عظیمی که در جامعه صورت می‌گرفت را روز به روز ثبت کردند و بر سر آن هنری که در خدمت انقلاب باشد مبارزه‌ها انجام شد و مباحثات در گرفت. دولت نوین کارگری از تدوین مشی مبارزات انقلابی در سراسر دنیا پشتیبانی کرد و به کمک آن شفافیت، خلاصه، اینها دستاوردهای واقعی و تاریخی بودند. اما در اینجا، جبهه برنامه ریزی اقتصادی کلون توجه ماست و در این عرصه، مشکلات جدی نیز به چشم می‌خورد.

نظام برنامه ریزی شوروی توانست بخش بسیار مهمی از منابع سرمایه‌گذاری جامعه را روانه بخشهای صنایع کلیدی کند و با اینکار باعث

رشد سریع شود. اما این نظام بر صنایع سنگین تاکید بیش از حد گذاشته. بخش عظیمی از منابع اقتصادی به بهای محرومیت اجتماعی و اقتصادی دهقانان (و درجه دوم، به ضرر توسعه کالنی بخش حمل و نقل و توزیع) جذب صنایع سنگین شد. همزمان، هدف توسعه سریع صنعتی و مرجع دانستن پروژه های سرمایه گذاری عظیم که اغلبشان در مناطقی که پیشاپیش صنعتی بودند قرار گرفتند، به افزایش عظیم جمعیت شهری و تمرکز غیر ضروری فعالیت‌های صنعتی کمک کرد. تاثیر این فرآیند، تقویت برخی نابرابری‌ها بین شهر و روستا و تا حد زیادی تشدید جنبه تخصصی شدن مشاغل بود.

استالین ضرورت غلبه بر تمایزاتی نظیر تفاوت بین شهر و روستا و کار فکری و بدی را تشخیص داد. اما رویکرد او به مسئله عمدتاً از زاویه توسعه تولید بود و به وظایفی مانند کم کردن این تمایزات و تضادها به حداکثر درجه ممکن در چارچوب شرایط مادی موجود، کشاندن توده ها به مبارزه سیاسی علیه نیروها و خطوط و سیاست‌های بورژوازی که شکاف بین شهر و روستا را گسترده تر می‌کنند و وحدت کارگر - دهقان را در هم می‌شکنند، مقابله با نخچه گروایی و پرستش تخصص و تحقیر کار بدی، و مقابله با عادات و ایده های کهنه، اهمیت کافی داده نشد.

موسسات و روش های برنامه ریزی‌شان نیز اشکال داشت. در شوروی، ساختمان و مدیریت بر یک دستگاه برنامه ریزی فوق متمرکز استوار بود. نظام برنامه ریزی شوروی آنگونه که در اوایل دهه ۱۹۵۰ قوام یافته بود اما بویژه وقتی که برای اجراء در سایر کشورهای سوسیالیستی بطور رسمی بصورت یک الگو فرموله شد، تاکید اصلی را بر اعمال کنترل سفت و سخت از سوی وزارتخانه های صنعتی و بنگاه های برنامه ریزی بالا می‌گذاشت و این کنترل را تا پایین به سطح جزئیات در کارخانه ها بسط می‌داد. اتکاء به متخصصان و سلسله مراتب با این الگو عجین شده بود و در تقابل با شور و شوق و فعالیت آگاهانه تولیدکنندگان قرار داشت. مقررات سفت و سخت آتوریت و شکل های مدیریت تک نفره در این الگو، به سوی بازتولید جوانب معینی از تقسیم کار اجتماعی سنتی سوق می‌یافت. این نظام برای ایجاد انگیزه بیش از حد در انگیزه های مادی، دامن زدن به کار سخت و فداکاری از طریق ارائه دستمزد بالاتر و پاداش به افراد متکی بود. و این روش در واقع یک تالیف ایدئولوژیک بود برای تمایز در دستمزدها و درآمد‌ها.

نظام برنامه ریزی شوروی به لحاظ اداری عظیم الجثه و بوروکراتیک بود و خود را بیش از حد در وظایفی غرق می‌کرد که برای پاسخ گفتن به آنها را نداشت. مثلاً زمانی که می‌خواستند توازن و تقسیم منابع را برآورد کنند (مثلاً روشن کنند که بنگاه های محلی چه میزان فولاد نیاز دارند) و مواد اولیه را تخصیص دهند، نظام به گونه ای کار می‌کرد که همه چیز باید توسط عالیترین مقامات محاسبه و هماهنگ می‌شد. زحمتی برنامه ریزی و انضباط ناپذیریش در سلوح بابینی، راه را بر بویائی سلوح محلی می‌بست و تصحیح برنامه را در شرایط ظهور مسائل پیش بینی نشده دشوار می‌کرد. این امر به اتلاف منابع می‌انجامید. گاهی اوقات لازم بود که برنامه بطور مطلوب تعدیل یابد تا اجرائش تضمین شود. اما کارکرد نظام برنامه ریزی بگونه ای بود که این کار را مشکل می‌کرد.

تکامل تئوریک توسط ماؤ

ماؤ این الگوی اقتصاد برنامه ریزی سوسیالیستی را مورد بازنگری و تغییر قرار داد. او در عین حال که از جوانب مثبت این نخستین تلاش در ساختمان سوسیالیسم می‌آموخت، به انتقاد از دو وجه مشخصه برنامه ریزی شوروی ها پرداخت: یکم، از روش های عمودی (فرمان از بالا - اجراء از پایین)، دوم، از گرایش آن به تعیین کننده دانستن فن آوری (دترمینیسم تکنولوژیک مشخصه برنامه ریزی شوروی ها بود). بله، ساختمان سوسیالیسم مستلزم یک برنامه اقتصادی دولتی است که معرف منافع اساسی طبقه کارگر باشد. اما ماؤ، نسبت به استالین، رویکرد دیالکتیکی تری به مسئله برنامه ریزی متمرکز اتخاذ کرد. یعنی وحدت و مبارزه میان اضدادی مانند کشاورزی و صنعت، صنایع سنگین و صنایع سبک، مرکز و مناطق، و تعادل و عدم تعادل را درک کرد. او فهمید که چه در زمینه تدوین و چه اجراء، نمی‌توان با "برنامه" مثل نقشه ای که دارای جزئیات دقیق است، رفتار کرد. نمی‌توان با اهداف تولیدی طوری رفتار کرد که انگار صرفاً یک رشته مقرراتند که با استفاده از قدرت اداری می‌توان آنها را اجراء کرد. دوره گذار سوسیالیستی، دوره مبارزات، تحولات و آزمونهایی عظیم است. هر چه شور و انرژی توده ها شکفته تر شود، بویائی و تغییر که مفهوم سوسیالیسم و یکی از نقاط قوت سوسیالیسم است بیشتر خواهد بود. توسعه اقتصادی نیز ضرورتاً همین بویائی و تغییر را بلزتاب می‌دهد و نمی‌تواند ترم و موزون باشد. متدولوژی برنامه ریزی باید متکی بر چنین درکی باشد.

ماؤ در یک بحث عمیقتر، به انتقاد از دیدگاهی پرداخت که برنامه را یک ابزار فنی برای کنترل اقتصاد می‌دانست. حال آنکه مسئله بالعکس است؛ برنامه تبارزی از ایدئولوژی و اهداف و دیدگاه یک طبقه است. برنامه، بازتاب واقعیت اجتماعی از نگاه یک طبقه معین است و به نوبه خود بر واقعیت موجود تاثیر می‌گذارد؛ برنامه سوسیالیستی در بی آن است که از موضع طبقه کارگر و امر رهایی طبقه کارگر، کنترل آگاهانه و اجتماعی تولید را مستحق کند. (زیبرنوس، استالین برخلاف نظر ماؤ، در مقاله مسائل اقتصادی سوسیالیسم که به سال ۱۹۵۲ منتشر شد، برنامه ریزی را به مثابه یک اقدام عملی معطوف به سیاست های مقطعی دانست که در تعارض با اقتصاد سیاسی بنیادین یک مشفله تئوریک قرار دارد). تدوین یک برنامه به هیچوجه به جمع آوری اطلاعات فنی و پیش بینی تحولات اقتصادی خلاصه نمی‌شود. تدوین برنامه دربرگیرنده مبارزه طبقاتی در حیطه ایدئولوژیک بر سر اهداف و جهت گیری جامعه است. ماؤ در جریان رسیدن به این نتایج، تجربه انقلابی اتحاد شوروی و چین را جمع‌بندی کرد.

اجازه دهید به نظریات عمیق و کلیدی ماؤ در مورد ماهیت جامعه سوسیالیستی نگاهی بکنیم. ماؤ تاکید داشت که سوسیالیسم نوعی ماشین اقتصادی و مجموعه ای از موسسات سیاسی که با نظم تیک تیک ساعت حرکت می‌کنند، نیست. سوسیالیسم، مبارزه ای بسیار مهم و جدی است که می‌خواهد تولید با هدف فایده اجتماعی را جایگزین تولید با هدف سود کند. مبارزه ای است برای دگرگون کردن تمامی موسسات و روابط اجتماعی در جامعه، متولد کردن ارزشها و رفتارهای نوین، برقرار کردن کنترل همه جانبه مردم کارکن بر جامعه تا بتوانند بر همه جوانب جامعه احاطه یافته و آنها را دگرگون کنند و کلیه تمایزات طبقاتی را محدود و سرانجام محو کنند. بطور خلاصه، سوسیالیسم مبارزه ای برای ریشه کن کردن کهنه و ساختن یک کنیائی نوین است. نظریه بردارزان سرمایه داری برای خوش مزگی کردن سوسیالیسم را به

طلعت «بهشت موعود کارگران» می خوانند. اما سوسیالیسم، نوعی سرانجام آتوپایی (تخیلی) نیست. سوسیالیسم یک دوره تحول انقلابی در فاصله سرمایه داری تا کمونیسم است. شکلی از حاکمیت طبقاتی (دیکتاتوری پرولتری) است که هم دوران گذار است و هم ابزار مبارزه برای متحول کردن شالوده های مادی و ایدئولوژیک جامعه طبقاتی و ادامه انقلاب برای رسیدن به جامعه بی طبقه.

از نظر مارتن، سوسیالیسم یک پدیده به شدت متناقض است. سوسیالیسم از یکسو، یک چپش عظیم است. تولید با هدف تامین نیازهای جامعه و بر حسب یک برنامه انجام می گیرد و بر پایه ابتکار عمل و هماهنگی آگاهانه اجتماعی سازمان می یابد. نیروی کار دیگر به مثابه یک کالا خرید و فروش نمی شود، دیگر تحت کنترل نیرویی بیگانه با خود قرار ندارد، دیگر آن روابط اقتصادی را که سلطه و بردگی را تدوم می بخشد باز تولید نمی کند. اما با وجود اینکه سوسیالیسم یک چپش است، کماکان یک جامعه گذاری است که هم زخمهای سرمایه داری را در بر دارد و هم بذرهای کمونیسم را.

جامعه سوسیالیستی یا بسوی کمونیسم پیش خواهد رفت یا اینکه به سرمایه داری رجعت می کند. دو راه باز است: راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری. اینکه کدام راه در پیش گرفته شود، در دوره مبارزات و خیزشهای حاد طبقاتی جامعه تعیین می شود. این مبارزه طبقاتی بر سر انتخاب یکی از این دو راه میان ستمدیدگان سابق و نیروهای ارتجاعی جریان می یابد؛ ستمدیدگان که به قدرت رسیده و می خواهند جامعه را اداره و دگرگون کنند و نیروهای ارتجاعی بویژه نیروهای بورژوازی نوحاسته که می خواهند نظم کهنه را دوباره برقرار کنند و جامعه بر حسب اصول سرمایه داری بازسازی کنند.

این نیروهای بورژوازی نوحاسته از دل تضادهای جامعه سوسیالیستی به ظهور می رسند، یعنی از تفاوتی که در زمینه دستمزدها وجود دارد، از تقسیم کار تخصصی بین افراد مختلف در امر تولید، از نقشهای خاصی که افراد در امور اداری و امر رهبری به عهده گرفته اند، از شکلهای میان شهر و روستا، از سایر تضادهای مهم اجتماعی و فضای عمومی روابط کلاسی - بولی، سربلند می کنند (زیرنویس: کتاب آموزشی شناختی در ارتباط با بنگاه های سوسیالیستی دولتی خاطر نشان می کند که اگرچه مالکیت، اجتماعی شده و روابط میان این بنگاه ها بر پایه تعاون اجتماعی بنا شده است اما کماکان به درجات مهمی شاهد جنبه های فعالیت بنگاه ها (یعنی یک نوع استقلال نسبی در عملکرد و مدیریت آنها) هستیم که می تواند به رقابت و انقباض منجر شود). در سوسیالیسم این امکان وجود دارد که در برخی واحدها و حیطه های اقتصاد سوسیالیستی، روابط کنترل و استثمار سرمایه داری زمینه رشد پیدا کند و حتی مسلط شود. و در بخشهای مختلف رونا، نظیر آموزش و پرورش و فرهنگ، اگر یک خط بورژوازی نخبه گرا مسلط شود، این حیطه ها به دزهای مستحکم بورژوازی تبدیل می شود.

بورژوازی نوحاسته به مثابه یک طبقه، معرف جنبه های بورژوازی نظیر نابرابریها و تفاوت های اجتماعی که هنوز در درون روابط تولیدی سوسیالیستی موجود است، می باشد. معرف واقعاً استثمارگرانه ای است که می تواند درون یک شکل مالکیت کلتکیو (جمعی) تکوین یابد. این طبقه در درون چارچوب مالکیت سوسیالیستی پدید می آید. به مثابه یک نیروی سیاسی، این طبقه در مراکز قدرت یعنی در عالیترین سطوح دستگاه حزبی - دولتی حاکم بر جامعه سوسیالیستی منجمده در نیروهای مسلح لانه می کند و از همین طریق خود را سازمان می دهد. (زیرنویس: از نظر مائو، بوروکراسی در برنامه ریزی اقتصادی و سایر جوانب عملکرد حزب و دولت سوسیالیستی صرفاً مشکل مربوط به رشد غیر عقلانی بخش اداری و نخبه گرایی نیست که باید مهارش کرد. بلکه بوروکراسی یک شکل سازماندهی نیز هست که بورژوازی نوحاسته در جامعه سوسیالیستی از طریق آن خود را بازتولید می کند. و یک روش کنترل است بورژوازی نوحاسته توسط آن سعی می کند قدرتش را در عرصه های مشخص تحکیم کند). به عبارت دیگر، در نتیجه سرنگونی طبقات استثمارگر قدیم، شکست تلاشهای فوری آنها بعد از سرنگونی به قصد بازگشت به قدرت، و تثبیت یک شیوه تولیدی نوین، روابط طبقاتی تغییر می کند و مختصات مبارزه طبقاتی جابجا و دگرگون می شود. همانطور که مائو در سال ۱۹۷۶ خاطر نشان کرد: شما دارید انقلاب سوسیالیستی می کنید و هنوز نمی دانید که بورژوازی کجاست. بورژوازی درست در حزب کمونیست است. یعنی آن صاحب منصبانی که راه سرمایه داری در پیش گرفته اند. (زیرنویس: مائو نسه دون، به نقل از مقاله «واژگون کردن احکام صحیح، خلاف اراده خلق است». خبرنامه پکن شماره ۱۱ - دوازده مارس ۱۹۷۶ - باز تکثیر در کتاب و مائو پنجمی بود، اثر ریمنود لوتا)

توجه متمرکز مائو بر مسئله حزب، برای دستیابی به یک درک صحیح از مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم بسیار اهمیت دارد. توده ها برای اینکه نبرد پیچیده و طولانی جهت اداره و تغییر جامعه و رسیدن به کمونیسم جهانی را پیش برند کماکان به یک هسته رهبری کهنه نیاز دارند. حزب پرولتری به نیروی سیاسی رهبری کننده در اعمال قدرت سیاسی توده ها تبدیل می شود. حزب به نیروی عمده هدایت کننده اقتصاد و مبتنی بر مالکیت دولتی - همگانی است تبدیل می شود. در جامعه سوسیالیستی نقش پیشاهنگ حزب، برای اعمال حاکمیت پرولتری ضرورتی حیاتی است. اما همین نقش یک خصلت دوگانه دارد. زیرا بورژوازی نوحاسته دقیقاً درون این نهاد رهبری کننده، بویژه در عالیترین سطوح آن متمرکز می شود. بنابراین در سوسیالیسم، حزب به صورت یک عرصه تعیین کننده مبارزه طبقاتی در می آید و خود نیز می باید مرتباً دستخوش دگرگونی انقلابی شود.

در جامعه سوسیالیستی، رابطه تنگاتنگ و مستقیمی میان اعمال قدرت سیاسی و اقتصادی موجود است. قدرت تخصیص و اداره ابزار تولید به شکل متمرکز می به مثابه رهبری سیاسی (بر وزارتخانه ها، امور مالی، تجارت، واحدهای تولیدی مجزا و امثالهم) تجسم می یابد. اما منظورمان از رابطه تنگاتنگ و مستقیم قدرت سیاسی و اقتصادی فقط این نیست. مسئله این است که جهت عمومی جامعه پشت وابسته است به اینکه چه خط مشی ای (چه اهداف و دیدگاهی) و چه سیاستهایی در عالیترین سطوح رهبری غالب است. آن عده از کسانی که در عالیترین مراتب قدرت و نفوذ قرار دارند ولی از راه سوسیالیستی منحرف شده، به توده ها پشت کرده اند، و مدافع و طالب اجرای یک خط سرمایه دارانه جدیدند، بتدریج به شکل مفر فرماندهی بورژوازی در درون حزب سازمان می یابند. این «رهبران سرمایه داری» نیروی عمده بورژوازی (واقعاً به مثابه یک طبقه) هستند و آماج عمده ادامه انقلاب در سوسیالیسم هستند. برنامه سیاسی رهبران سرمایه داری عبارتست از بهره جستن از عوامل سرمایه دارانه در جامعه سوسیالیستی و گسترش آنها و تبدیل مالکیت سوسیالیستی به یک پوسته که محتوای درونش سرمایه داری است و نه سوسیالیسم. رهبران سرمایه داری این کار را می کنند و منتظر فرصت می نینهند تا در موقع مساعد اقدام به به غضب قدرت کنند.

انقلاب فرهنگی که تحت رهبری مائو براه افتاد، ابزار و شیوه ای برای غلبه بر نیروهای بود که می خواستند سرمایه داری را احیاء کنند.

انقلاب فرهنگی از طریق بسیج توده ها و عزم قهرمانانه آنان، مراکز قدرت بورژوازی درون حزب و درون موسسات دولتی را بمباران سیاسی کرد. عناصر بورژوازی که در مقام رهبری قرار داشتند به زیر کشیده شدند، بسیار از بخشهای قدرت که غصب شده بود دوباره از باین و توسط انقلاب تسخیر شد. از همه مهمتر، جامعه به هوا رفت و بر پایه این خیزش توده ای، روابط اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و نیز تفکر مردم دگرگون گشت. بدین ترتیب، پرولتاریا از طریق ادامه انقلاب به پایه های مادی و ایدئولوژیک تمایز، به یک بورژوازی و پایه اجتماعی که حامی و مشوق این تمایزات است، هجوم می برد؛ پرولتاریا خاکی را که از درونش طبقات سر بلندی می کنند، زیر و رو می کند.

مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی بر سر اینست که این یا آن برنامه به توسعه سوسیالیستی خدمت می کند یا به توسعه سرمایه داری؟ آیا ثمرات کار تولیدی پرولتاریا برای این بکار خواهد رفت که زمینه های محو طبقات مهیا شود یا علیه تولیدکنندگان بکار خواهد رفت؟ آیا جنبه های سرمایه دارانه در جامعه و تبارزات آنها در عرصه افکار و فرهنگ محدود و رفع خواهد شد یا گسترش خواهد یافت؟ دامنه مشارکت و ابتکار عمل توده ها در امر اداره جامعه گسترده تر خواهد شد یا محدودتر؟ دولت سوسیالیستی به منطقه پایگاهی برای انقلاب جهانی عمل خواهد کرد یا به پرولتاریای بین المللی پشت خواهد کرد؟ به یک کلام، انقلاب ادامه خواهد یافت یا سرنگون خواهد شد؟

شک نیست که در جامعه سوسیالیستی، اقتصاد باید توسعه یابد و بازده کار اجتماعی بالا رود. اما توسعه نیروهای تولیدی نباید تبدیل به هدفی در خود و برای خود باشد و این توسعه حتی نباید بر پایه اصل به حداکثر رساندن رفاه مادی، پیش برده شود. بلکه هدف توسعه اقتصادی باید این باشد که پایه های مادی ضروری برای پیشبرد دگرگونی های اجتماعی و سیاسی و ایدئولوژیک را فراهم کند زیرا این است قلب مبارزه انقلابی برای گذار بسوی شکل عالیتر جامعه یعنی طبقه. سیاست باید بر تولید حکم براند. مانو تاکید کرد که نیروهای تولیدی باید بر پایه انقلابی کردن مداوم روابط تولیدی و دیدگاه مردم رشد داد. به قول مانو، مبارزه طبقاتی حلقه کلیدی است؛ انقلاب را بچسبید و تولید را افزایش دهید.

اگر رهبری سیاسی از این نگرش منحرف شود، اگر تولید به عنوان حلقه کلیدی پیشرفت جامعه در نظر گرفته شود و روش های تولیدی "کارتر" به مهمترین معیار و شاخص تبدیل شود، آنگاه تولید برای تولید انجام خواهد شد، کار مرده (به معنای ابزار تولیدی که محصول کار قبلی کارگران است) بر کار زنده تسلط خواهد یافت. و این شما را به راه سرمایه داری خواهد انداخت. اگر برنامه ریزی به مثابه یک فنی مربوط به مدیریت و کنترل معنا شود، آنگاه به جای اینکه پرولتاریا بر برنامه مسلط باشد برنامه بر او تسلط می یابد. و این شما را به راه سرمایه داری خواهد انداخت. (زیرنویس، استالین به میزان زیادی بسوی این رویکردهای نادرست منحرف شد و بسیاری از سیاستهای اقتصادی وی حکم اکسیژن را برای نیروهای احیاء کننده سرمایه داری داشت. اما به این مسئله باید در چارچوب و شرایط خودش نگریست. اولاً، پیش از آن هیچگونه تجربه سوسیالیستی مثبت یا منفی وجود نداشت تا بتوان از آن به عنوان یک محرک استفاده کرد. ثانیاً استالین با همه اشتباهاتش، برای ساختن سوسیالیسم تلاش می کرد نه سرمایه داری. او در مقابل کسانی ایستاد که می خواستند هدایت برنامه ریزی و ساختمان اقتصادی را به مکانیسمهای سود بسپارند.)

مبارزه برای ایجاد یک دنیای عاری از طبقات و تمایزات طبقاتی، مبارزه برای انجام انقلاب سوسیالیستی و تعمیق آن، این ضرورت را بوجود آورد که مارکسیسم در رابطه با حل بکرشته مسائل جدید و تدوین مفاهیم نوینی که با پیچیدگی جامعه سوسیالیستی خوانایی داشته باشد، بکار برده شود. در انجام این کار، مائوتسه دون دامنه مارکسیسم را به نحو تعیین کننده ای گسترش داد. او ابتکار را هم در سطح تئوریک با تئوریزه کردن جامعه سوسیالیستی انجام داد و هم در سطح تبیین جهت گیری سیاسی جامعه سوسیالیستی. در سطح تئوریک به تبیین چرایی پرداخت که در عرصه عمل درگیرش بودند یعنی ساختن جامعه سوسیالیستی به مثابه یک شکل گذاری جامعه طبقاتی. و در سطح سیاسی، این جهت گیری را فرموله کرد که این جامعه را باید از طریق پایداری در مبارزه طبقاتی و ادامه انقلاب ساخت. مانو کاملترین درکی که تاکنون مارکسیسم از اقتصاد و سیاست در گذار از سوسیالیسم به کمونیسم کسب کرده را منظم و مدون کرده. در چارچوب بحث کتاب حاضر، این نکته را می توانیم چنین عنوان کنیم: بواسطه مانو، اینک یک اقتصاد سیاسی علمی و جامع در مورد سوسیالیسم برای نخستین بار در تاریخ جنبش کارگری صورت واقعیت به خود گرفته است. کتاب آموزشی شانگهای، گواه قانع کننده آنست.

سابقه و میراث کتاب آموزشی شانگهای

کتاب آموزشی شانگهای، با این هدف تدوین شد که اقتصاد سیاسی سوسیالیستی را به شکلی جدی و عمیق مورد بحث قرار دهد و در همان حال ابتکار را به نحوی انجام دهد که اثری عامه فهم باشد. متن کتاب و کار گسترده تری که به تکرارش این اثر انجامید محصول فرایندی از مبارزه و مطالعه بود.

بعد از کسب سراسری قدرت در سال ۱۹۴۹، اقتصاد سیاسی سوسیالیستی به شدت به کانون توجه تئوریک انقلابیون چینی تبدیل شد. سؤال این بود که چین چگونه می تواند از انقلاب ملی - دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی گذر کند؟ با توجه به شرایط مشخص چین، راه تکامل سوسیالیستی چه باید باشد؟ چین که به اردوگاه سوسیالیستی تحت رهبری شوروی پیوسته است، چگونه می باید به مقابله با نیروهای امپریالیستی برخیزد و در سطح بین المللی به مبارزات انقلابی کمک کند؟ انقلابی که به پیروزی رسیده بود باید به این دست موضوعات حیاتی پاسخ می گفت. و این موضوعات دربرگیرنده مسائل مشخصتری در مورد توسعه و برنامه ریزی سوسیالیستی بود. روابط میان صنعتی شدن و کلکتیویزه کردن کشاورزی، اولویت های سرمایه گذاری، قانون ارزش و برنامه ریزی، نقش نظام های مختلف انگیزشی در بشکوفایی رشد نیروهای تولیدی، جایگاه فن آوری (تکنولوژی) و پیشرفت و امثالهم.

نمی توان گفت که کمونیستهای چینی، کار رهبری توده ها در دگرگون کردن و اداره جامعه را از صفر شروع کردند. آنان طی بیشتر از دو دهه، در جریان پیشبرد جنگ خلق تجربه و شناخت گرانبایی اندوخته بودند. از اواخر دهه ۱۹۲۰ در مناطق پایگاهی انقلاب و سپس در

سراسر جنگ ضدزناپنی که تقریباً دهسال به طول انجامید و در سال ۱۹۴۵ خاتمه یافت، حزب برای پیشبرد ساختمان و تحول اقتصادی و نیز انجام جنگ نظامی به بسیج اهالی پرداخت. جنگ مائوئیستی شامل اصولی نظیر ادغام خط متمرکز و فرماندهی متمرکز نظامی با ابتکار عمل ها و عملیات غیرمتمرکز بود که موارد کاربردی گسترده تری داشت. بعلاوه، انجام تحقیقات عمیق اجتماعی در میان توده ها برای شناخت از نیازها و تجاربشان و بسیج سیاسی آنان بر اساس خطوط و سیاستهایی که منافع عالیتر توده ها را در خود فشرده داشت یک سمت حزب مائوئیستی بود. اما وقتی که پای ساختمان سوسیالیسم رسید، مناسب ترین کار نگاه به شوروی بود. شوروی پیشگام راه توسعه و اندک یک اقتصاد سوسیالیستی همه جانبه بود. و اقدامات اولیه چین در امر برنامه ریزی و توسعه، به شدت تحت تاثیر تجربه و طرز تفکر شورویها قرار داشت.

چینیها مقاله **مسائل اقتصادی سوسیالیسم** به قلم استالین که در سال ۱۹۵۲ منتشر شد و نیز کتاب آموزشی مفصل شورویها تحت عنوان **کتاب آموزشی اقتصاد سیاسی** را ترجمه و دقیقاً مطالعه کردند. پیش نویس این کتاب آموزشی بر مبنای خطوط راهنمای مقاله استالین تهیه شده بود اما تا اواسط دهه ۱۹۵۰ یعنی تا بعد از مرگ وی انتشار خارجی نیافت اما در اقتصاد سیاسی مائوئیستی اشارات زیادی به این اثر شده است. این کتاب، پیشرفته ترین و منظمترین تبیین اقتصاد سیاسی سوسیالیستی بود که تا آن زمان در دسترس انقلابیون قرار گرفته بود. مائو با در نظر داشتن برخی مسائل، به اعضای حزب رهنمود داد که نسخه چاپ سوم این اثر را مطالعه کنند. اما کمی بعد، وی کتاب آموزشی شورویها از زاویه متولوژی و نیز فرمولبندیهای تئوریک مشخصی مورد انتقاد قرار داد.

چین هنگامی که کار ساختمان سوسیالیستی را آغاز کرد عمدتاً الگوی برنامه ریزی و توسعه صنعتی شوروی را به اجراء گذاشت. شعار برنامه پنجساله اول چین این بود: **بیش بسوی مدرن و شوروی شدن!** اما در سالهای ۵۷-۱۹۵۶ یعنی در مقطعی که برنامه اول با مخلوطی از نتایج مثبت و منفی رو به اتمام داشت، مائو به بازیگری الگوی شوروی پرداخت. طرح های عظیم سرمایه گذارهایی کلان، خطر بلعیدن بخش بسیار زیادی از منابع و ذخائر را پیش آورده بود. برای اینکه ترخهای رشد افزایش یابد، کشاورزی محتاج توجه و تحریک بیشتر بود. مکانیسم های برنامه ریزی و روش های مدیریت طوری بود که مشارکت توده ای را تقویت نمی کرد. در همین دوره، انقلاب بسوی مراحل بالاتر مالکیت جمعی پیش می رفت (ملی کردن صنایع در شهرها می رفت که کامل شود و کلکتیویزاسیون در مناطق روستایی نیز رو به جلو داشت). انقلاب مبارزات اجتماعی نوینی را تجربه می کرد. (زیرنویس: دهقانان فقیر در مناطق روستایی شروع به تقسیم مجدد و یک کاسه کردن اراضی و دارائی ها و استفاده مشترک از آنها کردند. (مائو به این موج بلند خوشامد گفت) در شهرها، تالاطمانی در بین بخشهایی از روشنفکران و دانشجویان بروز کرد که ناشی از ناراضی و ناخشنودی ضدسوسیالیستی آنان بود). مائو در سخنرانی سال ۱۹۵۶ خود که **«در باره ده روابط بزرگ»** نام گرفت رویکردی متفاوت در رابطه با اولویت های توسعه ارائه کرد، منجمله اینکه در مقایسه با صنایع سنگین تاکید بیشتری بر کشاورزی و صنایع سبک گذاشت (البته بدون اینکه نقش مرکزی صنایع سنگین را با این تاکید، زیر سؤال ببرد). بعلاوه، در این رویکرد مسئولیت بیشتری به بخشهای محلی سپرده شد. در این سخنرانی، مائو به جای اینکه توسعه را صرفاً موضوعی مربوط به یک رشته متغیرهای فنی - تولیدی معرفی کند، آن را به مثابه یک سلسله روابط و تضادهای اقتصادی - اجتماعی ارائه داد. مائو در سال ۱۹۵۸، در دوران جهش بزرگ به پیش در چین به انتقاد از مقاله **مسائل اقتصادی سوسیالیسم** اثر استالین پرداخت. او منجمله از استالین بخاطر تاکید یکجانبه اش بر روی نیروهای تولیدی و کم بها دادن به مسئله سیاست، ایدئولوژی و فرهنگ، انتقاد کرد و گفت: **«از سر تا ته این کتاب، استالین هیچ حرفی از رونما نمی زند. او توجهی به انسانها ندارد. او اشیاء را می بیند و انسانها را نمی بیند.»** (زیرنویس: همین جملات را با تفاوت اندکی در ترجمه می توان در اثر زیر یافت: **نقدی بر مقاله استالین به نام مسائل اقتصادی سوسیالیسم** نوشته مائو که در کتاب **نقدی بر اقتصاد شوروی** (نشر مانلی رابویو - نیویورک - ۱۹۷۷) آمده است). بعلاوه مائو در مورد موضوع برتری دادن به فن آوری (تکنولوژی) نسبت به سیاست، و برتری دادن به کادرها نسبت به توده ها نیز بحث کرد.

در سالهای ۴۲-۱۹۶۱ مائو **یادداشتهایی بر کتاب آموزشی اقتصاد سیاسی شوروی** را نوشت. این مقاله کوبنده که حاوی نظرات همه جانبه و ملاحظات در باب موضوعات گوناگون است یک اثر اساسی در زمینه اقتصاد سیاسی مارکسی محسوب می شود. مائو در این مقاله گفت پس از برقراری مالکیت سوسیالیستی، باید به انقلابی کردن روابط تولیدی ادامه داد و این مسئله حائز کمال اهمیت است. او حرکت به سطوح عالیتری از مالکیت اجتماعی را یک فرایند مبارزه سیاسی - انقلابی در سوسیالیسم می بیند و گذر از سوسیالیسم به کمونیسم را یک انقلاب اجتماعی می داند.

به این ترتیب طی دوره ۶۴-۱۹۶۴ مائو در حال تبیین یک رویکرد متفاوت در مورد توسعه سوسیالیستی بود. پایه های این رویکرد در مبارزه انقلابی و مشارکت توده ای قرار داشت. در این دوره، تجارب مستقیمی بدست آمده بود که می بایست از آن آموخت: از یکطرف تاثیرات منفی استراتژی رشد و الگوی سازماندهی صنعتی که اوایل دهه ۱۹۵۰ تحت تاثیر شورویها به اجراء گذاشته شد و از طرف دیگر، تجربه مثبت جهش بزرگ به پیش در چین. جهش بزرگ نخستین کوره ای بود که این رویکرد نوین در آن شکل گرفت. این تجربه به درست شدن کمونهای دهقانی در مناطق روستایی، به آزمون نهادن شکلهای نوین مدیریت کارگری، تلاشهای گسترده برای محدود کردن تمایزات بین شهر و روستا و کار فیزی و معرفی اولویت ها و مکانیسمهای جدید برنامه ریزی در خدمت این اهداف انجامید.

طی همین دوره، مائو درک از مسئله طبقات و درگیریهای طبقاتی در جامعه سوسیالیستی را کاملتر کرد و سنتزهای بیشتری ارائه کرد. او در یکی از سخنرانیهایش که به سال ۱۹۶۲ در کنگره حزب انجام شد نظریه مهمی را در مورد تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم (که دیگر به خصلت نسبتاً درازمدت آنها پی برده بود) ارائه داد. در آثار جدلی حزب کمونیست چین با اتحاد شوروی در سالهای ۴۴-۱۹۶۳ که تحت هدایت کلی مائو به رشته تحریر درآمدند، گفته می شود که یک قشر ممتاز در حاکمیت اتحاد شوروی توانسته انقلاب را در آنجا سرنگون کند. اشاره به این نکته ارتباط زیادی به موضوع توسعه و تحول اقتصادی داشت: مبارزه ای که در چین سوسیالیستی در چپه اقتصادی و بر سر سیاستهای اقتصادی برپا شده بود به وضوح وجود چنین قشری را نشان داده بود. (بعدها این پدیده را بعنوان ظهور یک طبقه بورژوازی فیهیندند.)

مائو مبارزه طبقاتی علیه نیروهای محافظه کار روزبویونیست (زیرنویس: **«روزبویونیسم»** یا تجدید نظرطلبی به معنای کمونیسم دروغین است.

این یک جریان بورژوازی در جنبش کارگری است که اصول پایه ای مارکسیسم را منجمله در مورد ماهیت سرمایه داری، انقلاب سیاسی و سوسیالیسم - کمونیسم مورد تجدید نظر قرار می دهد و تحریف می کند. رویزونیسم خون رهائی بخش را در رگهای مارکسیسم خشک می کند. رویزونیسم کارگران را بر پایه فرمسیسم و منافع تنگ نظرانه مادی خطاب قرار می دهد، هدف و تأثیر رویزونیسم، تداوم یا احیای سرمایه داری اما تحت لوای مارکسیسم است. رویزونیسم مشتاق و مدافع جایگاه و منافع طبقاتی بورژوازی است. رویزونیسم، سرمایه داری در نقاب سوسیالیسم است. در این زمینه رجوع کنید به فصل دوم کتاب آموزشی شانگهای. در حزب کمونیست چین در رهبری کرد. این نیروها به جهش بزرگ به پیش حمله برده، می کوشیدند در آن خرابکاری کنند. اینها تحت لوای مدرنیزه کردن و کارآمد شدن، یک برنامه سرمایه دارانه جلو می گذاشتند. جایی تعجب نیست که اینها هم برای سوسیالیسم یک اقتصاد سوسیالیستی (در اسم البته) تدوین کرده بودند. از دهه ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۷۴ که نیروهای انقلابی سرنگون شدند، نیروهای محافظه کار رویزونیست که گاه دچار تفرقه بودند و گاه مواضع خود را تغییر می دادند، اساساً دو الگوی اقتصادی را جلو گذاشتند: یک اقتصاد غیر متمرکز که در آن، واحدهای تولیدی مغفود در تصمیمات مربوط به تولید و بازار از استقلال قابل ملاحظه ای برخوردارند. و یک اقتصاد بسیار متمرکز که در آن، اختیار تصمیم گیری و قدرت اقتصادی (بر سر تخصیص سرمایه ها و منابع مالی و امکانات) در دست وزارتخانه ها و بنگاه های برنامه ریزی و مقامات بالای حزب متمرکز است. علیرغم تفاوتی سطحی، این دو الگو بازتاب یک دیدگاه مشترک از صنعتی و مدرنیزه کردن بودند و این امور را هدف نهایی می دانستند. نقطه اتکاء هر دو الگو، معیارهایی مانند کارآیی و شاخصهایی مانند نرخ بازگشت بود و در زمینه کنترل و مدیریت و انگیزه نیز مکانیسمهای سرمایه دارانه را جلو می گذاشت. (زیرنویس: برای آشنایی با مباحثاتی که طی دو دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بر سر موضوعات تئوری اقتصادی جریان داشت رجوع کنید به مقاله راه چینی سوسیالیسم (نشر منتالی ریپوبلیک - نیویورک - ۱۹۷۰) به قلم ای. ال. ویل رابرت و بروس مک فارلین. مقاله ساختمان سوسیالیستی و مبارزه طبقاتی در عرصه اقتصاد (خبرنامه پکن، شماره ۱۶ - آوریل ۱۹۷۰). کتاب انقلاب صنعتی چین (انتشارات پانتون - نیویورک - ۱۹۷۷) به قلم استیفن آندورس. شالوده های اقتصاد برنامه ریزی شده در چین (انتشارات مک میلان - لندن - ۱۹۸۹) نوشته کریستوفر هووی و کنت ر. واکر)

انقلاب فرهنگی در سالهای ۱۹۶۶-۷۶ یک پیشرفت و راهگشایی ناگهانی در تئوری و عمل مائوئیستی بود. با فاصله بعد از مرحله نخستین و پرآشوب انقلاب فرهنگی که با کسب قدرت و تحول ریشه ای نهادین در عرصه ها و مکانهای مختلف همراه بود، نیروهای مائوئیست تصمیم گرفتند بنیان محکمی برای اقتصاد سیاسی سوسیالیسم فراهم کنند. آنان تجربه انقلاب فرهنگی یا به قول کتاب آموزشی شانگهای، انقلاب دوم را در دست داشتند. می بایست درسهایی که این تجربه در مورد خصلت جامعه سوسیالیستی و روابط طبقاتی در برداشت که جمع بندی و جذب می کردند. مبنای کار آنان، جمع بندیهای مانو از راه ها و راهبردهای ساختمان سوسیالیستی در اتحاد شوروی و چین، تحلیلش از غصب قدرت در اتحاد شوروی توسط رویزونیستها، و تئوری او در مورد ادامه انقلاب بود.

دیگر، انجام یک تجزیه و تحلیل همه جانبه از ساختار اقتصادی و تضادهای اجتماعی سوسیالیسم و علل احیای سرمایه داری امکان پذیر بود. بعلاوه به اینکار نیازی حیاتی بود، از یک قطب نمایی تئوریک برای شناخت و عبور از دل دربرای گذار سوسیالیستی که معلوم شده بود دورانی درازمدت است فراهم آید. اینکار به نیاز فوری تری هم پاسخ می داد. یعنی در مواجهه با مخالفت حاد نیروهای محافظه کار رویزونیست، برای سیاستهایی که انقلابیون به اجراء می گذاشتند و تبلیغ می کردند یک پشتیبان تئوریک می ساخت. برای هر چه بیشتر روشن شدن ارزش اینکار، باید تا حدی اوضاع و شرایط آن دوره را توضیح دهیم.

در سالهای اولیه و میانی دهه ۱۹۷۰، اوضاع سیاسی چین پیچیده تر و خطرناکتر می شد. این امر به میزان زیاد ناشی از تغییر و تحولات در اوضاع عمومی دنیا بود. از اواخر دهه ۱۹۶۰، تهدیدات و حرکات اتحاد شوروی علیه چین شروع شد که بطور جدی بوی حمله می داد. آنان از سال ۱۹۶۹ نیروی نظامی عظیمی در مرز شوروی و چین مستقر کرده بودند و علناً از یک گزینه هسته ای حرف می زدند. اینکه چین چگونه باید به خطر فزاینده از جانب شوروی ها پاسخ دهد به یک کانون مباحثه سیاسی و مبارزه طبقاتی در سالهای متعاقب ۱۹۶۹ تبدیل شد. لین پیائو در مقام فرمانده نیروهای مسلح چین منافع سیاست سازش با اتحاد شوروی بود. او که توسط مانو توبیخ شده بود، در سال ۱۹۷۱ دست به یک کودتای ناموفق علیه وی زد.

عناصر محافظه کار در رهبری حزب که به شدت هواها را غرب بودند این اوضاع را گشایشی دیدند و کوشیدند از آن استفاده کنند. آنان از این واقعیت که لین پیائو بعنوان یکی از چهره های انقلاب فرهنگی شناخته می شد سود جستند تا دستاوردهای آن انقلاب را بی اعتبار کنند. آنان با استفاده از خطر حمله شوروی، چنین استدلال کردند که چین باید برای تقویت خود، دست به اتلاف همه جانبه نظامی و ادغام اقتصادی با غرب بزند و مدرنیزاسیون و مدیریت سرمایه دارانه را به اجراء گذارد. این بحث را جلو کشیدند که چین دیگر نمی تواند اوشیپا و تجربه گرانی های انقلاب فرهنگی را تحمل کند. دستاوردهای انقلاب فرهنگی و سیاستها و برنامه های مائوئیستها مورد حملات فزاینده قرار گرفته بود. یک مبارزه عمده در حال شکل گیری بود. آخرین نبرد مائوئسه دون برای جلوگیری از احیای سرمایه داری که طی سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۵ برافزاد و عمق پیدا کرد، بر فعالیت های تئوریک تأثیر بسیار گذاشت.

در ماه ژوئن ۱۹۷۱، کار تحقیق و نگارش یک کتاب آموزشی در مورد اقتصاد سیاسی سوسیالیسم آغاز شد. (زیرنویس: این اطلاعات از مقاله یک تئوری بیرامون جامعه در حال گذار و مائوئسه دون و مکتب شانگهای مندرج در بولتن محققان مسائل آسیا، آوریل - ژوئن ۱۹۸۱ اخذ شده است. این مقاله کمک بزرگی به تهیه تاریخچه کتاب آموزشی شانگهای کرده است). این بررسی معتبر و قابل اتکالی از شانگهای ها و قوای محرکه یک اقتصاد سوسیالیستی بود که خصوصیات کلیدی یک اقتصاد سوسیالیستی و وظایف و مبارزات کلیدی که در جریان گذار به جامعه بی طبقه سر بلند می کند را مشخص می کرد. شیوه کتاب این بود که مقولات مارکسیستی در زمینه اقتصاد سیاسی و مبارزه طبقاتی را می گرفت و آنها را در عرصه پیچیده واقعیت تاریخی سوسیالیسم بکار می بست.

به فعالیت مربوط به تبیین اقتصاد سیاسی سوسیالیسم، بصورت یک فعالیت ادامه دار نگاه می شد. فرآیند نگارش، به بحث گذاشتن و تصحیح پیش نویسهای کتاب، فرآیندی بارور بود. بین سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۴، چهار پیش نویس کتاب منتشر شد که هر یک بر روشنی شناخت تئوریک عمیقتری را بنمایش می گذاشت و دستور کار ضروری برای تحقیقات بیشتر را مطرح می کرد. بررسی تفصیلاتی که در هر پیش نویس

انجام شده، روشن می‌کند که مانوئیست‌ها به بحث برانگیزترین موضوعات اقتصاد سیاسی سوسیالیستی برخوردی خلاف‌فاه داشته‌اند؛ از خصلت فرایند کار سوسیالیستی گرفته تا وضعیت قوانین اقتصادی تحت سوسیالیسم، از روابط میان سیاست و اقتصاد گرفته تا خصلت تضادهای بین نیروهای تولیدی و روابط تولیدی تحت سوسیالیسم، پنجمین دست نویس اقتصاد سیاسی سوسیالیسم هیچگاه منتشر نشد. بلافاصله بعد از کودتای دست راستی اکتبر ۱۹۲۶، نسخه‌های در حال چاپ آن توقیف شد.

کتاب آموزشی شانگهای، همان مطالب کتاب اقتصاد سیاسی سوسیالیسم را به زبان ساده و عامه فهم ارائه می‌کند. ساختار مطالب و نحوه استدلال هر دو کتاب اساساً یکی است. تفاوتی که به هنگام مقایسه دو متن در شرح مقولات تئوریک مشاهده می‌شود ناچیز است، بازبینی و تصحیحاتی که در کتاب آموزشی انجام شده نیز کاملاً منطقی بر تغییراتی است که در چاپهای مختلف کتاب اصلی صورت گرفته است. ترجمه‌ای که در دست دارید بر اساس چهارمین دست نویس اقتصاد سیاسی سوسیالیسم تهیه شده که اواخر سال ۱۹۲۵ منتشر شده است. اقتصاددانانی که این پروژه را پیش می‌برند در ارتباط با موسسه اقتصاد سیاسی دانشگاه فودان شهر شانگهای قرار داشتند و بطور کلی این شهر یکی از مراکز فعالیت‌های رادیکال مانوئیستی محسوب می‌شد. به همین خاطر، عنوان این نسخه انگلیسی از اثر اصول اقتصاد سیاسی به کتاب آموزشی شانگهای تغییر یافته است.

فردی که در رهبری پروژه اقتصاد سیاسی سوسیالیسم نقش کلیدی ایفا کرد، چان چون چیائو بود. او عضوی از هسته رهبری کننده سراسری بود که مانو برای هدایت و جمع‌بندی از مبارزات پیچیده انقلاب فرهنگی به آن نگاه داشت. نخستین بار در جریان چش بزرگ به پیش بود که نام چان چون چیائو به خاطر نگارش چند مقاله مهم پیرامون سیاست و موضوعات مربوط به دستمزد تحت مالکیت سوسیالیستی بر سر زبانها افتاد. اما در سال ۱۹۲۷ بود که با براف افندن گردباد قدرتمند انقلاب فرهنگی، او به منایه یک شخصیت بسیار مهم ظاهر شد. چان چون چیائو در قیام کارگری ۱۹۲۷ شانگهای که به توفان ژانویه شانگهای معروف شد، نقشی محوری بازی کرد. او به مقام معاونت نخست وزیر و عضویت در کمیته دائم دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست، یعنی بالاترین نهاد رهبری حزب رسید و به هدایت کارزارهای سیاسی که نیروهای مانوئیست برای جلوگیری از غصب قدرت توسط رهروان سرمایه داری براه می‌انداختند باری رساند. علاوه بر چان چون چیائو یک تئورسین انقلابی بود. در اکتبر ۱۹۲۶، او به همراه چیان چین همسر مانو، و یائو ون یوان و ون هون ون دستگیر شد. اینان گروه چهار نفر بودند. در جریان یک محاکمه فرمایشی که به سال ۱۹۸۰ برگزار شد، چیان چون چیائو و چیان چین استوار بر اصول انقلابی ایستادند، از مانو و انقلاب فرهنگی دفاع کردند و به حبس ابد محکوم شدند (اما یائو ون یوان و ون هون ون ندامت و تسلیم پیشه کردند) چیان چین در سال ۱۹۹۰ در زندان درگذشت. تا زمان نگارش این مقدمه هنوز روشن نیست که چان چون چیائو زنده است یا نه.

او بود که طرح‌های اولیه تهیه اقتصاد سیاسی سوسیالیسم را تصویب کرد، در مورد مطالب و موضوعات این اثر رهنمود داد، جلسات متعدد و مهم بحث بر سر متن کتاب را رهبری کرد و بر مبنای نظرات رهبری وقت چین، پیش‌نویسهای نهایی را مورد بازبینی قرار داد. بعد از انتشار نخستین دست نویس در سپتامبر ۱۹۲۷، چان چون چیائو سه موضوع کلیدی را که کتاب می‌بایست بیشتر و عمیقتر به آنها بپردازد به روشنی مشخص کرد: چرا در درون روابط تولیدی سوسیالیستی، نیروهای سرمایه داری وجود دارند؟ چرا مسئله مالکیت، یک مسئله مربوط به قدرت است؟ و چرا روابط میان افراد در فرایند تولید، روابط طبقاتی است؟ او در مقاله ای تحت عنوان "درباره اعمال دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی که به سال ۱۹۲۵ منتشر شد، موضوعات تئوریک مهمی که در نسخه‌های سوم و چهارم اقتصاد سیاسی سوسیالیسم بسط یافته بود را بیشتر حلاجی کرد.

کتاب آموزشی شانگهای، اثری است که دارای مقدار زیادی سنتز و نظریه‌های جدید است و با توجه به گستره و پیچیدگی موضوع باید گفت که ارائه روشن و دقیق آنها، بخودی خود کار بزرگی است. کتاب آموزشی به پیروی از مانو، سوسیالیسم را به منایه سه پدیده که با هم ارتباط درونی دارند، تعریف می‌کند: یکم، سوسیالیسم یک شکل حاکمیت طبقاتی است که پروتلاریا (در اتحاد با سایر قشرهای مردمی بویژه دهقانان فقیر در مثل دستمیدیده جهان سوم) از طریق آن بر نیروهای بورژوازی و استثمارگر قدیم و نوخاسته حکم می‌راند. دوم، سوسیالیسم یک شیوه تولیدی است که در آن مالکیت اجتماعی جای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را گرفته و به جای سود شخصی، نیاز اجتماعی به هدف و معیار تولید اجتماعی تبدیل شده است. سوم، سوسیالیسم یک دوره گذار است که با مبارزات حاد طبقاتی و تحولات عمیق رقم می‌خورد. هدف از این مبارزات و تحولات که بخشی از فرایند جهانی انقلاب به حساب می‌آید، محو طبقات و تمایزات طبقاتی در مقیاس جهانی است.

فصل آغازین کتاب توضیح می‌دهد که روابط تولیدی جامعه، موضوع بررسی اقتصاد سیاسی مارکسیستی است. سپس کتاب به بررسی این روابط در جامعه چین می‌پردازد. نقش سیاست و ایدئولوژی و فرهنگ در تکامل اقتصادی مورد بررسی قرار می‌گیرد. مسیر و شتاب اجتماعی شدن ابزار تولید در بخشهای صنعتی و کشاورزی چین، و روابط میان این بخشها، از دیگر موضوعاتی است در فصل اول به آن پرداخته شده است. فصل‌هایی از کتاب به تغییر و تحولات تقسیم کار اجتماعی در محیط‌های کار مربوط می‌شود و زیر و بم تولید اجتماعی که صرفاً پیکرشته اعمال فنی نبوده بلکه روابط اجتماعی را نیز در بر می‌گیرد، روشن می‌کند. متدولوژی برنامه ریزی، شکل‌های پرداخت دستمزد، توزیع محصولات، که جامعه تولید می‌کند، هدف ارتقاء استانداردهای زندگی مردم و ایجاد و بیشتر بین افراد بطور همزمان، و نقش و خطرات پول و محاسبات پولی از دیگر موضوعات کتاب آموزشی شانگهای است. وظیفه کاهش و سرانجام از میان برداشتن آنچه مانوئیست‌ها "سه تمایز بزرگ" می‌نامند (یعنی تمایز بین صنعت و کشاورزی، شهر و روستا، و کار فکری و کار بدی) مانند یک رشته تئوریک در سراسر کتاب تنیده شده است. رویکرد کتاب به هیچوجه که رویکرد فرمول وار و جزم اندیشانه نیست. کتاب سخاوتمندانه تحریک آمیزی مطرح می‌کند: پروتلاریا که قدرت و اختیارات معینی در کف نمایندگان نهاده چگونه می‌تواند با سوء استفاده از این اختیارات، انحصاری کردن این قدرت، و از دست رفتن کنترل بر ابزار تولید مقابله کند؟ خصلت واقعی مالکیت دولتی را چگونه می‌توان تعیین کرد؟

در نسخه سال ۱۹۲۵ کتاب آموزشی، موضوع "حق بورژوازی" حائز اهمیت ویژه است. حق بورژوازی یک "نشانه مادرزادی" جامعه سوسیالیستی است که از سرمایه داری به ارث برده است. حق بورژوازی به روابط اقتصادی و اجتماعی متبلور در قانون و سیاست اطلاق می‌شود که منافع برابری صوری است اما در واقع عناصر نابرابری را در بر دارد. اصل توزیع سوسیالیستی یعنی "از هر کس به اندازه توانایی‌اش، به هر کس به اندازه کارش" یک نمونه این مسئله است. از یکسو، در مورد همگان معیار یکسانی بکار گرفته می‌شود یعنی پرداخت دستمزد بر

حسب میزان کار انجام شده صورت می‌گیرد. از سوی دیگر، نیازهای همگان و بازدهی کار همگان یکسان نیست. بنابراین، چنین معیار برابری به تقویت نابرابری کمک می‌کند. کتاب آموزشی، نگاه را متوجه شکل های موجودیت حق بورژوازی و تاثیر ایندولوپیک آن می‌کند. (در این کتاب، عبارات حق بورژوازی به مفهومی گسترده تر بکار گرفته شده است. یعنی همه آن روابط جامعه سوسیالیستی که بذر روابط کالایی و روابط اجتماعی سرمایه دارانه را در خود دارد). در آن زمان، یک کارزار سراسری برای آگاه کردن مردم به اینکه چرا حق بورژوازی خاک مسامدی برای پرورش سرمایه داری است و چرا باید محدود و نهایتاً نابود شود، در چین جریان داشت. در عرصه توزیع، محور حق بورژوازی مستلزم بکارگیری اصل کمونیستی از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه نیازش است. (زیرنویس: در سوسیالیسم، محدود کردن حق بورژوازی در عرصه توزیع شامل اقداماتی نظیر ایجاد شکل های اجتماعی تر توزیع، تامین خدمات حیاتی مثلا خدمات درمانی بدون توجه به درآمد شخصی افراد، دست زدن به ابتکارات اجتماعی برای رفع نابرابریهای میان زنان و مردان و کاهش تفاوت دستمزدهاست).

نسخه سال ۱۹۷۵ کتاب آموزشی شانگهای مبتنی بر شناخت پیشرفته مائونیسم از آن شرایط مادی و ایندولوپیک است که در جامعه سوسیالیستی به نیروهای ممتاز نواخته و سر بیرون آوردن روابط سرمایه داری با می‌دهد. اما تجزیه و تحلیل های بعدی مائو در مورد خلعت و مکان بورژوازی نواخته در سوسیالیسم در این کتاب گنجانده نشده است. پیش از آن، راست روان و رویزونیستها عموماً به مثابه عمال یا نمایندگان طبقات بورژوا و فئودال در نظر گرفته می‌شدند. چند ماه بعد از انتشار نسخه اول این کتاب بود که مائو طی چند بیانیه پیاپی توضیح داد که سطوح بالای نهادهای حزبی و دولتی، نقطه تمرکز بورژوازی در جامعه است. بیرون مائو بر عینای این پیش، دست به تحقیقات بیشتر زدند و شواهد زیادی در دست است که نشان می‌دهد نسخه سال ۱۹۷۶ بطور مستند به این تکامل تئوریک پرداخته بود.

هدف از نگارش این کتاب، ارائه یک تجزیه و تحلیل از نحوه عملکرد اقتصاد چین یا مشاغل سیاسی در آن مقطع نبود. (زیرنویس: در بخش موخره، نحوه عملکرد اقتصاد چین مائونیستی را بررسی خواهیم کرد). با وجود این، کتاب آموزشی در مورد فرآیندهای کلی رشد و توسعه صحبت می‌کند و نیز خطوط تمایز اصلی میان رویکردهای انقلابی و رویزونیستی در مورد نیازهای توسعه چین سوسیالیستی را نشان می‌دهد. یکی از نقاط قوت کتاب دقیقاً اینست که جان مایه خود را از درسهای غنی انقلاب سوسیالیستی چین می‌گیرد. انقلاب سوسیالیستی چین، نقطه تجربی این اثر است. اما کتاب، همه اینها را در خدمت یک هدف بزرگتر قرار داده است: فراهم کردن یک توضیح تئوریک همه جانبه در مورد اقتصاد سیاسی سوسیالیستی.

فراتر از سهم تئوریک که کتاب بهمه دارد، این اثر را می‌توان از چند زاویه دیگر هم مطالعه کرد. هدف کتاب آموزشی شانگهای که به زبان ساده و غیرآکادمیک نگاشته شده، برقراری ارتباط با مخاطبانی است که ممکنست تعلیمات تخصصی را سر نگذرانده باشند. متن حاضر یکی از چند عنوان کتابی است که در فاصله ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶ از سری آثار خودآموز جوانان منتشر شد. کتابهایی مانند این، نقشی حیاتی در چین مائونیستی بازی کردند. یک هدف کلیدی انقلاب فرهنگی، ایجاد نظام آموزشی بود که به جای تقویت نخبه گرای به آن ضربه بزند، جنبش رفتن به عمق روستاها و نوک کوه ها، بخشی از این تلاش بود. حدود ۱۲ میلیون جوان که اغلب آنان دانش آموزان مناطق شهری بودند در نواحی روستایی چین که محل زندگی اکثریت اهالی کشور بود، به انجام وظیفه پرداختند. کتاب حاضر برای استفاده این جوانان نوشته شد. آنان کتاب آموزشی شانگهای را به همراه چند اثر دیگر در زمینه های فلسفی، ادبی، علوم اجتماعی و طبیعی و فن آوری کشاورزی مطالعه می‌کردند تا برای کار و آموزش و مبارزه سیاسی در روستاها آماده شوند. بنابراین مطالعه کتاب حاضر، به ما چیزهایی در مورد چگونگی تربیت نسل جدید برای شناخت از جامعه سوسیالیستی می‌آموزد. بعلاوه، از اینکه تئوری مارکسیستی چگونه در دسترس مخاطبان وسیع قرار گرفت نیز در کی بدست می‌دهد. زیرا دانشجویان در همان حال که از دهقانان می‌موختند می‌خواستند آنان را در اطلاعات خود سهیم کنند. مطالعه و بحث عمومی گسترده بر سر تئوری، منجمعه اقتصاد سیاسی، یک جنبه حیاتی زندگی سیاسی در چین مائونیستی بود.

بخشهایی از کتاب حاضر، به شیوه جدلی نگاشته شده است. با رجوع به گذشته، علت این امر را می‌توان به روشنی دریافت: مبارزه ای عظیم در چین برپا شده بود... و سرانجام کسانی که در پی احیای سرمایه داری بودند به پیروزی رسیدند. بنابراین کتاب را می‌توان از یک زاویه دیگر هم مطالعه کرد. این اثر نشان می‌دهد که انقلابیون چینی چگونه برای نبرد تدارک می‌دیدند، چگونه مردم را برای تشخیص ساختارها و مکانیسم های درون جامعه سوسیالیستی که باید متحول می‌شد تعلیم می‌دادند. چگونه آنان را برای شناخت از آنچه نهایتاً محور مبارزه بود، تربیت می‌کردند؛ یعنی ادامه انقلاب یا نظاره شکست و سرنگونی انقلاب.

کتاب آموزشی شانگهای یک کتاب مرجع ارزشمند برای دانشجویان و محققان در بررسی مقایسه ای امور اقتصادی، مطالعات چین و مسئله توسعه در جهان سوم است. این کتاب باید مورد توجه ویژه کسانی قرار گیرد که نشنه دگرگونی های اساسی هستند. یک نکته را نباید فراموش کرد: فعالیت تئوریک انقلابیون چین به نیت خدمت و کمک به مبارزه بین المللی کارگران و ستمدیدگان انجام می‌شد. این کتاب باید آفق و وظایف اقتصاد سیاسی سوسیالیستی و بدون شک تحول سوسیالیستی کل جامعه را برای کسانی که در گوشه و کنار دنیا درگیر مبارزه انقلابی روشن کنند. دیالکتیک مبارزه و شناخت، همچنان خود را نشان خواهد داد. تردید نیست که از دل یک یا چند انقلاب پیرومند، دست نویسی آینده اقتصاد سیاسی سوسیالیسم حاصل خواهد شد.

ژوئن ۱۹۹۴

حزب کمونیست ایران (م-ل-م)

www.sarbedaran.org